



هراسی که ادعا نامه اسماعیل بخشی بوجود آورده است!

اسماعیل بخشی جسورترین نماینده کارگران هفت تپه و رهبر اعتصاب آنان زمانیکه بعد از بیست و پنج روز از شکنجه گاه رژیم رها گشت، دژخیمان بر این باور بودند که او را دستکم برای مدت ها به گوشه خانه فرستاده و از دستش رهایی یافته اند. او اما تنها با گذشت چند روز فراغت اندک، از آنچه که وحشیان اسلامی بر او روا داشته بودند، در نامه ای به وزیر اطلاعات رژیم به دادخواهی برخاست. او این بار نیز نشان داد که عزمش برای دفاع از قربانیان رژیم، برای دفاع از منزلت و حرمت انسانی همچنان پابرجاست. این بار او هم در قامت یک رهبر کارگری که اکنون به آغوش گرم همکارانش بازگشته بود و هم در قامت صدای رسای آنهایی که به جرم دفاع از ابتدایی ترین حقوق انسانی یعنی یک زندگی شرافتمندانه و به جرم دفاع از حقوق کارگران به بند کشیده شده بودند، سخن گفت.

او می دانست که سپیده قلیان به جرم انتشار اخبار مبارزات کارگران هفت تپه به مانند او به بند کشیده شده و در زیر شکنجه است. او می دانست که کارگران بازداشتی فولاد اهواز در همان شکنجه گاه هایی اسیرند که او تا سرحد مرگ در آنجا شکنجه شده بود. او می دانست که همکار او علی نجاتی که از انواع بیماری ها رنج می برد و همچنان در اسارت آدمکشان اسلامی است. و او باید پژواک صدای همه آنان گردد.

نامه او موجی از پشتیبانی و ←

جدال های کارگری این مقطع در یک نگاه



رژیم در هراس از گسترش جنبش نان و آزادی

ده روزی که ایران را لرزاند!



بیان مارکسی هویت و کمونیسم انسانی

همبستگی با خیزش جلیقه زردها



چگونه فعالیت منظم حزبی را آغاز کنیم؟



همزمان موجی از انزجار عمومی علیه حاکمین را بوجود آورد. جرم او مگر چه بود؟ بجز اینکه از منافع خود و هم طبقه هایش در مقابل غارت دستمزدها به دفاع برخاسته بود. جز اینکه می گفت کارگران هفت تپه خصوصی سازی نمی خواهند، جز اینکه می گفت ما می خواهیم به خرج و دخل هفت تپه نظارت داشته باشیم از آنرو که دستمزد حقیر ما را هم نمی پردازند، جز اینکه می گفت ما می خواهیم شورای مستقل خود را داشته باشیم تا از منافع طبقاتی هایمان دفاع کنیم.

او این بار هم به پشتوانه همان کارگرانی که او را به سخنگوی جسور خود تبدیل کرده بوده و در تمام مدتی که او در اسارت درخیمان اسلامی بود برای آزادیش جنگیده بودند، او به پشتوانه دانشجویانی که گفتند و نوشتند ما اسماعیل بخشی هستیم، به پشتوانه وکلایی که آماده دفاع از او و همکاران در بندش بودند و به پشتوانه همبستگی گسترده مردم حق طلب در داخل و خارج کشور، به میدان آمده بود. او اکنون دیگر فقط نماینده کارگران هفت تپه نبود، او نماینده کارگران بازداشتی فولاد اهواز بود و او به سخنگوی تمام آنهایی تبدیل گردیده بود که شلاق خورده بودند، که بدن هایشان در شکنجه گاه های رژیم تکه پاره گشته بود و در این لحظه او تمام این شکنجه گران و سران رژیم را به هموردی می طلبید.

اگر تا دیروز وقتی کارگران هفت تپه سخن از شکنجه بخشی می گفتند و جوابی نمی گرفتند، اگر تا دیروز وکیل بخشی با توطئه سکوت مأمورین امنیتی و شکنجه گران روبرو بود و فریادش به جایی نمی رسید، اکنون خود اسماعیل بخشی به سخن آمده و کاسه رسوایی رژیم را برپا می آویزان کرده بود.

اگر از سوئی تنی چند به شرح شکنجه شدن خویش پرداختند، از سوی دیگر همه باندهای حاکمین به تحرک در آمدند. طرفه اینکه باید در دل هیاهوی باندهای رژیم پنهان بماند که گویا برای اولین بار شنیده بودند که کارگری به خاطر درخواست مزد عقب افتاده اش شکنجه شده است، گویا برای اولین بار می شنیدند که کارگران معدن بافق به جرم خواست همین مطالبه به گلوله بسته شده بودند، گویا برای اولین بار شنیده بودند که کارگران هپکو را شلاق زدند. و طنز تاریخ اینکه اکنون باید این دادخواهی در دالان های تاریک همان ارگان هایی رسیدگی شود که نزدیک به چهل سال هر فریاد آزادیخواهی را با گلوله پاسخ داده و در مسلخ گاه هایشان به صلابه بسته و داغ و درفش بر پهنای جغرافیای ایران گسترده

بودند. بیشرمانه ترین شان چشم در چشم مردم دوخته و به تکذیب شکنجه بخشی پرداختند. استاندار خوزستان از آن جمله کسانی بود که گفت از مسئولین پرسیده است و آنها گفته اند که شکنجه ای در کار نبوده است. و این در حالی است که سخنگوی قوه قضائیه، همان قوه ای که



از جمله اسماعیل بخش می پردازد". اینان بعد از گذشت هفته ها از اعتصاب کارگران هفت تپه و آزاد شدن بخشی تازه به فکر جلسه ای آنهم با "مسئولان مربوطه" افتاده اند. سخنگوی کمیسیون امید در مجلس رژیم هم بیان کرد که "این فراکسیون از مسئولین وزارت اطلاعات

برای بررسی اظهارات

اسماعیل بخشی و ارائه گزارش در این باره دعوت کرده است". علی مطهری نائب رئیس مجلس رژیم هم در روزنامه اعتماد نوشت

آقای بخشی در

این نامه از شکنجه های سخت جسمی و روحی در زندان و نیز شنود تلفن همراه و مکالمات خود با همسرش توسط مأمورین وزارت اطلاعات سخن گفته است. وزارت اطلاعات باید اطلاع رسانی کند که آیا این اتهامات صحت دارد یا نه" و سپس ادامه می دهد که "آیا در چهل سالگی انقلاب اسلامی مطرح شدن این ادعاها زبینه جمهوری اسلامی است؟". باید به این نائب رئیس مجلس گفت که لازم نیست منتظر نمایندگان وزارت خانه ای باشید که صدها شکنجه گاه مخفی و علنی دارد، کافی است به شوش بروید و اسماعیل بخشی و آثار شکنجه در بدن او را ببینید. مطهری البته بیش از اینکه نگران اسماعیل بخشی باشد نگران چهره "اسلام عزیز" است. او بهتر از هر کسی می داند که تاریخ اسلام سیاسی تاریخی مملو از جنایت ها و ستمگری هاست. باید به او گفت که جامعه ایران تاریخ خونبار چهل سال گذشته را به فراموشی نخواهد سپرد. چه کسی نمی داند که ماشین سرکوب، مرگ، و شکنجه این نظام در گذرگاه این سال ها از حرکت باز نمانده است.

و اما اکنون مهم این است که بدانیم اگر قرار است بخشی ها به آرامش برسند، اگر قرار است کارگر، دانشجو، معلم، زن و کودک کارشلاق نخورد و اگر قرار است که شکنجه به تاریخ دوران توحش بشرسپرده شود، راهی به جز پائین کشیدن این رژیم از مسیر یک انقلاب اجتماعی وجود ندارد.



خود کارنامه ای بس سنگین در سرکوب دارد مجبور می شود که بگوید از اسماعیل بخشی درخواست کرده که "شکایت کند تا به زوایای ماجرا رسیدگی شود" و چه قدر باید بی شرم بود که از دستگاه هایی که شکنجه داده اند سؤال شود که آیا این کار را کرده اند. و همه اینها در حالی است که وکیل مدافع اسماعیل بخشی این روزها در راهروهای دادگستری خوزستان مشغول پیگیری پرونده موکلش است و می گوید که "افراد مختلف بخشی را برای تکذیب سخنانش تحت فشار قرار داده اند" و او یک بار دیگر تأیید کرد که "سخنان بخشی در مورد شکنجه شدنش صحت دارد". اما همزمان رئیس قوه قضائیه با بی شرمی تمام با گفتن اینکه "زندان هتل نیست و اشتباه احتمالی یک بازجو را نباید به حساب کل مجموعه گذاشت" جوهر به غایت ارتجاعی خود را به نمایش گذاشت. و البته کارگران هفت تپه از طریق کانال تلگرافی مستقل خود در جواب او گفتند "لطفا لودگی نکنید، صحبت از هتل نیست، صحبت از شکنجه تا سرحد مرگ است، ضربات زیاد بر سر و گردن و پهلو و بیضه تا جائیکه اسماعیل در خون خود بر زمین می افتاده، صحبت از شکستن دنده اسماعیل بخشی است، صحبت از داروهای روانگردان است تا جائیکه اسماعیل سرخود را به دیوار سلول می کوبیده".

همه آنهایی که از معماران و کارگزاران این رژیم بودند گویا ناگهان از خواب چهل ساله بیدار گشته اند. رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی رژیم گفت که "این کمیسیون در جلسه ای با حضور مسئولان مربوطه به بررسی مسائل مرتبط با کارگران هفت تپه و

فرشید شکری

جدال های کارگری این مقطع در یک نگاه

سیاسی است و ابداً تفاوتی هم ندارد کارگران در کجای این دنیای پهناور (در کشورهای موسوم به شمال یا جنوب) و زیر سلطه ی چه نوع حکومت بورژوازی (دموکرات یا استبدادی) قد علم می کنند. با این تفصیل، در حلقه های ضعیف تر سرمایه داری با دارا بودن رژیم های بورژوازی و مستبد، اعتراض های کارگری، و طرح هر گونه خواستی از طرف توده ها چون حفظ محیط زیست، رعایت حقوق کودکان و غیره، فی الفور رنگ و بوی سیاسی به خود میگیرد.

در هر حال، خواست برکناری استاندار خوزستان، با فاکتور گرفتن از اینکه اعتراض کارگری در عین حال یک رو در رویی سیاسی هم هست، مؤید فراتر رفتن کارگران فولاد اهواز از مطالبات صنفی بود که تیزی و درایت سیاسی کارگران معترض و رهبرانشان را به تصویر درآورد.

* سر دادن شعارهای انقلابی و رادیکال از قبیل «نان، کار، آزادی، اداره ی شورایی»، «ما کارگران آهنیم ریشه ظلم می کنیم»، «ما کارگران فولاد، علیه ظلم و بیداد، می جنگیم، می جنگیم»، و همچنین اعتراض به سیاست «خصوصی سازی» و مطرح کردن بحث «مدیریت و کنترل کارگری» از خصوصیات امید بخش اعتراض های کارگری در این دورانند.

اعتصاب های طولانی مدت

تا اینجا به پاره ایی از نقاط قوت جنبش کارگری در این دوره اشاره شد. بی شک ستیزهای کارگری علی العموم از کمبودهایی نیز برخوردارند. عدم چاره اندیشی برای تضمین ادامه ی یک «اعتصاب طولانی»، نقصان برجسته ایی همچون فقدان شکل های طبقاتی و توده ایی کارگران است. آشکار است هنگامی که کارگران به اعتراض و اعتصاب دست می زنند، در این مسیر با دشواری هایی مواجه می شوند، خصوصاً اگر زمان اعتصاب ایشان طولانی گردد. مسأله ی مالی [و خستگی زیاد] در ردیف بعضی از آن دشواری ها هستند. ممکن است کارگران به علت این مشکلات به اعتصاب ایشان خاتمه دهند یا تسلیم فشار کارفرما و دولت ایشان شوند. برای غلبه بر این ضعف لازم است کارگران آگاه به کمک همنجیران اعتصابی خود بشتابند. جمع آوری کمک های مالی تا حدودی این گرفتاری را حل میکند.

تشکل های مستقل کارگری از کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز بودیم.

* بردن اعتراض از محل کار به کف خیابان و تجمع در مقابل داور و نهادهای دولتی، و ملحق شدن خانواده های کارگران معترض و توده های ناراضی به آن تجمعها از نقاط قوت نبردهای کارگری در این دوره به حساب می آیند. بردن اعتراض به سطح خیابان و جلب افکار عمومی، امکان پیروزی مبارزه را فزونی میبخشد و از این مهمتر روی فضای سیاسی جامعه و روحیه ی توده های تحت ستم تأثیر مستقیم می گذارد.

* موضوع بعدی، نمایان شدن «رهبری شورایی» در اعتراض های کارگری است که بطور مداوم کمونیست ها در فعالیت های تبلیغی و ترویجی ایشان روی آن تأکید کرده اند. دو اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز به روشنی وجود این رهبری شورایی را به نمایش گذاشتند.

* تقلاهای مستمر و پیگیر برای آزادی کارگران و رهبران کارگری دربرند. در نتیجه ی اهتمام کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز، فعالین رادیکال و سوسیالیست جنبش های کارگری و دانشجویی، کمپین های اعتراضی سازمانها و احزاب چپ و کمونیست، و مقاومت خود کارگران زندانی در برابر شکنجه های وزارت اطلاعات، رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی مجبور شد تا اسماعیل بخشی، میثم آل مهدی، سپیده ی قلیان و تعدادی از کارگران بازداشت شده را آزاد کند.

* حضور چشمگیر زنان به مثابه بخشی از نیروی کار جامعه در آن اعتصاب ها، و پرورده شدن و رو آمدن فعالین جوان و رادیکال کارگری، جزو نقاط مثبت کشمکش های کارگری در این برهه به شمار می آیند.

* فراتر رفتن از خواست های صنفی. قبل از هر چیز باید گفت، صرف نظر از تأکیدات مارکسیست های کلاسیک در رابطه با دخالت طبقه ی کارگر در سیاست، از منظر مارکسیسم هر مبارزه ی اقتصادی در عین حال «مبارزه ایی سیاسی» است زیرا هر گاه کارگران اعتراض و اعتصابی را راه می اندازند، در اصل علیه این وجه تولیدی استثمارگر (سرمایه داری) صف می بندند، و دولتی را که حافظ منافع کارفرما و مناسبات و شیوه ی تولیدی حاکم است، به مصاف می طلبند. بدین معنا این یک مبارزه ی

از اوایل دهه ی هشتاد شمسی بدین سو، بویژه در یکسال گذشته، اعتراض ها و اعتصاب های کارگری بی وقفه زمین را زیر پای بورژوازی حاکم داغ کرده اند. در این یکسال، مشخصاً از دیماه ۱۳۹۶ خورشیدی که مصادف بود با خیزش سراسری و گسترده ی توده های تهیدست (کارگران بیکار، و فقرا و حاشیه نشینان)، هر روزه و هر هفته ده ها اعتراض کارگری حول عدم پرداخت دستمزدها و نقض سایر حقوق کارگری در مراکز مختلف تولیدی و خدماتی برافراشته اند. چالش های کارگری در این سرزمین که در دنیا کم نظیر است، هراس زیادی در دل سران و صاحب منصبان رژیم بورژوا - اسلامی ایران افکنده اند. همانگونه بارها تقریر کرده ایم، قوانین ضد کارگری حاکمیت، اجرای برنامه های اقتصادی نئولیبرالیستی، و انداختن بار بحران غیر قابل حل اقتصادی بر دوش طبقه ی کارگر و زحمتکش این دیار که به عمیق تر شدن شکاف طبقاتی، فقر، بیکاری، گرانی، گرسنگی و ... منجر گردیده و جامعه را به مرز وقوع فاجعه ی انسانی عظیمی برده، عوامل اصلی آوجگیری مبارزات کارگری [و توده ایی] اند.

از دید چشمگیر بیکارهای کارگری، همه ی نگاه ها را به سمت جنبش کارگری معطوف نموده و در این بین تحلیل ها و ارزیابی های شفاهی و کتبی - دقیق و درستی از این جدال ها توسط اهل فن عرضه شده اند. در این گفتار نیز، در حد استطاعت مطالبی به رشته ی تحریر درمی آیند.

نقاط قوت چالش های کارگری در ماه های اخیر

* به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران، یکی از نقاط قوت مبارزات کارگری در این یکسال، سراسری شدن برخی از اعتصاب ها میباشد که به دلیل قدرت نهفته در چنین اعتصاب هایی، کارفرمایان و رژیم ایشان ناچار به عقب نشینی، و قبول خواسته های کارگران میشوند. اعتصاب سراسری کارگران راه آهن، رانندگان کامیون و معلمان نمونه های برجسته ایی هستند.

* اعلام همبستگی وسیع طبقاتی دومین نقطه قوت. وقتی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز به اعتصاب روی آوردند، چندی نپایند که جدای از پشتیبانی کارگران این دو مرکز و مجتمع تولیدی از یکدیگر، شاهد حمایت وسیع کارگران در نقاط مختلف کشور، و سازمان ها و

گذشته کارگران و زحمتکشان را به خاک سیاه نشانده اند، نه کارگران معترض که برای نان و دستیابی به خواسته های روا و انسانی شان فریاد برمی آورند. در این اوضاع و احوالی که جامعه آبستن تحولات است و قدم به قدم به سمت شرایط انقلابی حرکت میکند، ناکارآمد ساختن سیاست ها و ترفندهای حاکمیت، امر رسیدن به آن شرایط را تسریع خواهد کرد

سخن پایانی

مضمون مطالبات و شعارهای طرح شده در چالش های کارگری ماه های گذشته حاکی از رشد آگاهی سیاسی - طبقاتی و وارد شدن لایه هایی از طبقه ی کارگر به پیکارهای ضد سرمایه داری است. بیراه نیست اگر بگوئیم اکثریت کارگران ایران به آن سطح از روشن ضمیری و شناخت نائل گشته اند که باعث و بانی این وضعیت فلاکتبار، نظام سیاسی - اقتصادی حاکم بوده و می دانند که نجات و رهایی خود و توده های تحت ستم بدون انهدام این نظام ممکن نیست. اعتراض ها و اعتصاب های کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز نظیر خیزش توده های فرودست در دی ماه ۱۳۹۶ خورشیدی، بار دیگر این حقیقت را آشکار

ساخت. احزاب و جریانات وابسته به جنبش کارگری - کمونیستی، و پیکارگران راه طبقه ی کارگر در داخل و خارج از کشور دریافته اند که جنبش کارگری ایران ظرفیت اصلی خود یعنی تغییر و تحول در وضع موجود را به کار انداخته و طبقه ی کارگر به مثابه یگانه طبقه ی انقلابی شایستگی رهبری جامعه و جنبش های اجتماعی درون آن را دارد. با التفات به این حقیقت، و با مد نظر داشتن چرخش جامعه به چپ، کوشش بیش از پیش کمونیست ها در راستای تقویت آلترناتیوی سوسیالیستی حیاتی است. از کنفرانس استکهلم تا کنون قدم های بلندی به سوی همگرایی و همکاری نیروهای چپ و کمونیست برداشته شده اند که جای بسی خرسندی است. شایسته است در موازات با تقابل تنوریک و نظری جدی با عناصر و نیروهای راست و رفرمیست در درون جنبش کارگری - کمونیستی، این فعالیت همچنان در رأس تکاپوی نیروهای کمونیست قرار گیرد.

و شوراهای اسلامی کار) که کارشان جاسوسی، سرکوب، و یا منحرف کردن پیکارهای کارگری بوده و هست، فایده برده است. ایجاد نفاق، و وعده های پوچ و توخالی را هم فراموش نکنیم. در جریان اعتصاب های کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز، رژیم کوشید تا به شکاف و دو دستگی میان کارگران دامن بزند. مقامات رژیم سعی داشتند تا با تعویض مدیریت، قول پرداخت بخشی از دستمزدهای معوقه، و احضار چند نفر از کارگران هفت تپه به تهران و ترتیب دادن نشست و دیداری با وزیر کار، اعتصاب در نیشکر هفت تپه را به شکست بکشانند. با این وجود، به خاطر هشیاری و کاردانی رهبران آن اعتصاب و اتحاد کارگران، تمام این ترفندها و نقشه های رژیم

فراتر از این کمک ها، تأسیس صندوق مالی در همه ی مراکز کار و تولید از اهمیت بسزایی برخوردار است. این صندوق ها که بایستی به وسیله ی کارگران تشکیل و توسط خود آنها اداره شوند (مستقل از کارفرما و دولت باشند) سوای مساعدت به اعضای خود، و با یاری رساندن به خانواده های کارگرانی که نان آورشان به حوادث غیر مترقبه در محل کار یا بیرون از آن دچار میگردند، میتوانند از سنگینی بار مشکلات معیشتی و مالی کارگران در زمان اعتصاب تا اندازه ای بکاهند. وانگهی میشود مبالغی از موجودی این صندوق ها را به خانواده های کارگرانی اختصاص داد که در جریان اعتصاب دستگیر و به زندان می افتند. مضاف بر جمع آوری کمک های مادی، و



ایجاد صندوق مالی که بنا به آنچه گفته شد، ظرفیت متحول شدن به صندوق همبستگی کارگران را دارد، پیوستن کارگران دیگر مراکز تولیدی و خدماتی به اعتصاب هم طبقه ای هایشان، از طولانی شدن زمان اعتصاب و مشکلات اش کم میکند. این شکل از پشتیبانی، به چند و چون پیوند

ضد کارگری حاکم خنثی گردیدند. جمهوری اسلامی در جایگاه یک رژیم بورژوازی و حافظ منافع طبقه ی سرمایه دار از هیچ عملی برای آماده کردن مقدمات یورش به کارگران اعتصابی، و تحمیل شکست به جنبش کارگری روی برنمی تابد. متهم کردن کارگران اعتصابی به "اخلال در تولید" در زمره ی این اعمال است. زدن برچسب "اخلالگر" بر پیشانی کارگران، در حقیقت تلاشی مذبوحانه جهت گمراه نمودن افکار عمومی و زمینه سازی بازداشت، شکنجه و زندانی کردن کارگران و رهبران شان، و گسترش فضای رعب و وحشت در جامعه است. بی حاصل کردن این شگردهای تبلیغی عوامفریبانه بخشی از فعالیت های روشننگرانه است. ضروریست مکرراً این واقعیت را رو به جامعه عنوان کنیم که اخلاگران واقعی سران دزد و رانت خوار حکومت با همه ی وابستگان و دار و دسته هایشان، و کارفرمایان و سرمایه داران اند که مسبب رکود در تولید، و نابسامانی و فقر و فلاکت اقتصادی میلیونها کارگر و توده های فرو دست اند. سرمایه داران و حکومت شان اخلالگرند که طی چهل سال

و رابطه ی کنشگران و پیشروان کارگری با همدیگر، و ساختن ظرفی مناسب به منظور بهم آوردن و متصل کردن اعتراض های کارگران بستگی دارد. احتمالاً تشکیل یک « شورای هماهنگ کننده »، مژمر ثمر باشد.

تأملی در واکنش های بورژوازی حاکم در مقابل کارگران معترض

رژیم سرمایه داری - اسلامی ایران هر ترفند و حيله ای را برای فروکش شعله ی مبارزات کارگران بکار می بندد. هیأت حاکمه ی ایران افزون بر متهم کردن کنشگران کارگری و فعالین سیاسی به "اقدام علیه امنیت ملی" و "تبلیغ علیه ی نظام"، و بهره گیری از قوای قهریه، به سان همه ی حکومت های بورژوازی جهان از ابزارها و مکانیسم های شناخته شده ی متنوعی به قصد متوقف کردن جنبش کارگری بهره مند است. تاریخ جنبش های کارگری در سطح جهان نشان داده بورژوازی همه ی کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری و پیرامونی از تشکل های زرد و رفرمیستی به خوبی سود جسته اند. رژیم بورژوا - اسلامی نیز دهه هاست از نهادهای دست ساز و ضد کارگری اش (خانه ی کارگر

عباس منصوران

پیمان مارکسی هویت و کمونیسم انسانی

گیرد، یعنی که طبقه بازدارنده‌ی رهایی، باید نفی شود. این رهایی با انقلاب و با نفی طبقه و مناسبات و قدرت‌اش آغاز می‌شود و بی‌درنگ باید جایگزینی بر نهاده شود که دیگر استثمارگر نیست، که دیگر قدرت سیاسی را برای بهره‌کشی به کار نمی‌برد، که قدرت سیاسی دیگری را تنها برای آن به کار می‌برد تا خود را نیز منحل کند و دیگر قدرتی بر فراز انسان و جامعه‌ی انسانی نباشد.

برای انقلاب باید طبقه انقلابی وجود می‌داشت و کشف می‌شد، برای فرارویی این «طبقه در خود به طبقه برای خود»، باید آگاهی طبقاتی و سازمانیابی انقلابی این طبقه صورت گیرد، باید دیالکتیک و ماتریالیسم را شناخته تا شرایط رهایی خویش را دریابد. نیروی تاریخی و دیالکتیکی این دگرگون‌سازی مناسبات از استثمارگری به برابری و رهایی از هرگونه ستم و خواری طبقاتی، عبور از مالکیت خصوصی است.

افسان نومی

به تلاش جاننازانه‌ی مارکس و انگلس، کدهای پایان‌یابی استثمار و نابودی طبیعت و برقراری مناسبات سوسیالیستی و رهایی و رفع هرگونه ستم و بهره‌کشی و محو طبقه و فرهنگ و جهان بینی حاکم، کشف می‌شود. آنان با بهره‌گیری از فلسفه تاریخ و تاریخ فلسفه از پیدایش انسان تا زمانه‌ی خویش، شرایط رهایی را در پرولتاریا و فلسفه طبقه کارگر می‌یابند، همانگونه که پرومته (Prometheus) آتش را از زئوس، خدای خدایان از کوه المپ ربود تا برای زمینیان گرفتار در یخ‌بندان زمین، هستی بیافریند و زمین و با طبیعت و انسان، گرما یابند. (۱) در این برهه بود که طبقه کارگر به بیان مارکس (در یک رابطه‌ی دیالکتیکی نیروی مادی - معنوی) نیروی معنوی خود را در فلسفه دیالکتیک می‌یابد و فلسفه، نیروی مادی خویش را در طبقه کارگر در می‌یابد.

در انقلاب مداوم به بینش مارکس، از تسخیر قدرت سیاسی و بی‌درنگ پیشبرد سوسیالیسم، در فاز کمونیستی است که انسان نوعی بازآفریده می‌شود. انسان این دوران، هویت انسانی خویش را باز می‌یابد. هویت یابی انسان، گذر از جهان واقعی به جهان حقیقی است. این جامعه و مناسبات بیمار باید منحل شوند. به درستی و با بینش مارکسی «پرولتاریا

بورژوا شود. کاملاً منطقی بود که با توجه به این که چنین بورژواهایی تنگ نظر، بزدل و متعصب هستند، «فرد» به عنوان نماینده‌ی فلسفی‌شان باید به جهان، فخر بفرشد و با زرق و برق و مغرورانه خودستایی کند...»

هویت انسانی که جای خود دارد، حتی هویت فردی نیز در دین و ایدئولوژی زیر نام ناس و امت و هویت گروهی حل (آسیمیله) و گم می‌ماند. بشر در این وادی، گمگشته می‌شود و در خودبیگانگی فرو می‌کاهد تا آدمی از انسان گشتگی و رهایی دور بماند. ایدئولوژی‌ها (نه فلسفه)، جهان بینی، قوم و قبیله، دین، ملت، نژاد، میهن، توده، چپ، همه با هم، فرد، نخبه، رنگ و جنسیت را به جای هویت انسانی و طبقاتی می‌نشانند. اما در جامعه و مناسبات طبقاتی، هویت انسانی بی‌هویت می‌شود. مفهوم خودبیگانگی از بینش هگل اما با برداشتی متفاوت و طبقاتی برای نخستین بار را کارل مارکس به یاری فردریک انگلس، با کشف طبقه اجتماعی به جهانیان ارائه داد. مارکس و انگلس (در انگلستان که بود)، با کشف طبقه و پی بردن به نقش طبقه در مالکیت و تولید و توزیع، به کشف هویت طبقاتی دست می‌یابند. آنان با دیدگاه ماتریالیسم تاریخی سپس به مکانیسم استثمار نیروی کار پی می‌برند و سوخت و ساز آن را می‌یابند و ضرورت پایان یابی پدیده‌ی بهره‌کشی و انحلال مناسبات طبقاتی را نتیجه می‌گیرند. افق مارکس، از این کنکاش و دریافت، رسیدن به هویت انسانی است. برای این گذار، فلسفه انقلابی این طبقه انقلابی را که ماتریالیسم تاریخی به عهده این طبقه گذارده را باید شناخت، برای کشف این فلسفه که در گذر ماتریالیستی تاریخ جاری است باید طبقه‌ای که این فلسفه از آن اوست را شناخت. این فلسفه، شرایط رهایی طبقه‌ای که رفع از خودبیگانگی انسان را به عهده دارد را در مانیفست (بیان‌نامه) خویش دارد. اعلام این فلسفه آن است که از خودبیگانگی باید رفع شود. کلیدواژه‌ی استثمار، شناخت این خود بیگانگی و خداوارگی کالایی (فتیشیسم کالایی) است. برای رفع از خودبیگانگی انسان از خویش و نیز رفع خداوارگی کالایی، استثمار باید پایان یابد، برای رفع استثمار، مناسبات طبقاتی باید دگرگون شود، برای رفع این مناسبات، انقلاب باید صورت گیرد، یعنی که نفی مطلق صورت

هویت یا کیستی مانند هر مفهوم طبقاتی، نزد ایدئولوگ‌ها و اندیشمندان هر طبقه و لایه‌های اجتماعی دریافت‌های گوناگونی می‌یابد. به بیانی، هویت، نیز در جامعه‌ی طبقاتی برخلاف جامعه‌ی غیرطبقاتی، مفهومی طبقاتی می‌یابد. همیشه این پرسش پیش روی بوده که بشر از دیدگاه هستی‌شناسانه (انتالوژی) و رابطه با افراد دیگر دارای چه ویژگی‌ای است. هویت، یک مفهوم بیرونی و مادی است و همانند تصویری بر صفحه‌ی عکاسی ذهن، به آینه‌ی درون می‌تابد و با جایگاه طبقاتی، بازتاب ذهنی می‌یابد. می‌توان گفت که هر فرد بسته به اینکه در کدامین طبقه و لایه‌ی اجتماعی جایگاه و پایگاه دارد، هویت وی نیز تعریف می‌شود. به بیان دیگر، فرد با رنگ شیشه‌ی عینک همان طبقه‌ای شناخته می‌شود که وابسته به آن است. به بیانی، بسته به آنکه چه طبقه‌ای چه دریافت و مفهومی از آن به دست می‌دهد، هویت نیز جانبدارانه برداشت و به‌کار برده می‌شود. ماکس اشتیرنر (نویسنده کتاب فرد و فردیت او در زمان مارکس) از هگلی‌های راست، بر آن است که «من» فردی بالاتر از هر چیزی است. بنابراین، دیدگاه هگلیستی راست به هویت فردی باور دارد. یعنی که مهم نیست او در چه طبقه‌ی اجتماعی جایگاه دارد، او یک فرد است و در میان میلیاردها فرد دیگر، مهم نیست که سرمایه دار باشد یا برده، اما آنچه در این دیدگاه مهم است، فردیت او و نه جایگاه طبقاتی و یا اجتماعی وی. این برداشت را اندیشمندانی همانند اشتیرنر، نیچه، ژان پل سارتر و کی‌یرکه‌گورد (Søren Kierkegaard) اگزستانسیالیست یا باورمندان به «اصالت وجود» بعدها پی‌گرفتند. طبقه، چه بورژوازی و چه کارگر در این معنا جایی نمی‌یابد و تنها افراد جامعه هستند که هرکدام بدون اینکه در چه طبقه‌ای جایگاه و پایگاه دارند به رسمیت شناخته می‌شوند.

مارکس در کتاب ایدئولوژی آلمانی (سال ۱۸۴۴) رویاروی اشتیرنر نشان می‌دهد که حقیقت اجتماعی «فرد» یا «من» وی همانا بورژوازی منحن است. به بیان مارکس، آرزوی این «من»، آن است که سرمایه‌دار شود. «تنها چیزی که برای او اعتبار می‌آورد، بر خلاف اراده و بدون شناخت اوست: وی تجلی خرده بورژوازی آلمانی کنونی است که آرزویش این است که

یک طبقه‌ی ویژه است اما نه یک طبقه درون جامعه‌ی بورژوازی؛ پرولتاریا جامعه‌ای است خارج از جامعه‌ی بورژوازی. همین امر او را قادر می‌سازد تا بر این انحلال تاثیر ایجابی بگذارد.»

به بیان دیگر، درون طبقه سرمایه‌دار، کارگران جای نمی‌گیرند، ولی خرده بورژوازی آری، زیرا که خرده بورژوازی خواهان حفظ مالکیت خصوصی است و دارای اشتراکات بسیاری با بورژوازی است، اما طبقه کارگر در این جامعه دارای هیچ اشتراکی نیست و مالکیتی جز نیروی کار خویش ندارد و دنیای دیگری دارد. جهان کارگران از جهان جامعه بورژوازی جداست. کارگر در آن جهان جایی ندارد و جهان دیگری می‌خواهد. تنها با نفی در نفی این جهان بورژوازی است و ایجاب یا جایگزین مادی مناسباتی به جای جهان محکوم و نفی شونده است که رهایی و هویت انسان نوعی زاده می‌شود. در مناسبات طبقاتی، این از خود بیگانگی کارگر از خویش، از بیگانگی محصول نیروی کار کارگران از خود کارگران ریشه می‌گیرد. هنگامی که این محصول به غیر او تعلق می‌گیرد، و به محض مصرف نیروی کار او در فرایند تولید یا کار، این از خود بیگانگی آغاز می‌شود. به بینش مارکس، کار بیگانه شده، با بیگانه ساختن آدمی (۱) از طبیعت و (۲) از خود یعنی از کارکردهای عملی و فعالیت حیاتی‌اش، نوع انسان را از آدمی بیگانه می‌سازد و کار بیگانه شده، زندگی نوعی را به وسیله‌ای جهت زندگی فردی تغییر می‌دهد و در وهله‌ی نخست زندگی نوعی و زندگی فردی را بیگانه می‌سازد و سپس زندگی فردی را در شکل انتزاعی خود به هدف زندگی نوعی، آن هم به همان شکل انتزاعی و بیگانه تبدیل می‌سازد.» (مارکس، دستنوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، ترجمه حسن مرتضوی، چاپ ص ۱۳۲ ترجمه)

به دیگر بیان، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، از استثمار انسان و طبیعت، ارزش افزوده را می‌رباید. بورژوازی با تبدیل انسان نوعی به کارگر به سان یک کالای ساختگی و تبدیل طبیعت به سرچشمه‌ای برای سود و نه زیبایی آفرینی و دارای مشترک همگان، انسان - طبیعت را از خود بیگانه و مسخ و تباہ می‌سازد. مانند آن است که از طلای واقعی (انسان نوعی) انسانی ساختگی و طلای تقلبی بسازد تا انسان را به فرد تبدیل کند و به سان کالا در بازار به داد و ستد بپردازد. بورژوازی زندگی نوعی را تبدیل به زندگی فردی و بیگانه با نوع و معنای انسان حقیقی می‌کند. بورژوازی زندگی فردی را به شکل جدا و انتزاع از انسان و هویت

انسانی، دور و بیگانه می‌سازد.

در نقد مارکسی برخلاف هگل و اشتیترنر راست و فویرباخ رادیکال: بورژوا، که «انسان» بورژوا پنداشته می‌شود، انسان نیست او فقط یک بورژواست. برای رهایی این انسان تاریخی باید بشر به انسان تبدیل شود. در جامعه سرمایه‌داری از دید مارکس، آدمی به صورت دوگانه زیست می‌کند، از سویی به شکل کالا یعنی ارزش (ارزش مصرف و ارزش مبادله) و در سوی دیگر، به شکل طبیعی یعنی کالا نشده. این وجه نیز هر آینه در تهدید کالا شدگی است. زمانی آدمی، انسان می‌شود که از این دوگانگی رهایی یابد.

نژادپرستی و مفهوم هدایت

در یهودیت و اسلام، این بنی اسرائیل است که در تورات و قرآن قوم برگزیده نامیده می‌شود و هویت پرتر دارد. «یا بنی اسرائیل... اَتَىٰ فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره/۱۲۲) ای فرزندان اسرائیل (یعقوب)، از نعمتم که بر شما ارزانی داشتم یاد کنید و همانا من شما را بر جهانیان برتری دادم. هرچند در قرآن پس از به قدرت رسیدن مسلمانان این برگزیدگی بنی اسرائیل از آنها پس ستانده اعلام و الله پشیمان می‌شود و برگزیدگی یهود را که صهیونیسم معنا می‌شد از آنها پس می‌ستاند. در یهودیت تنها فرد، زمانی از این قوم به شمار می‌آید که از پشت پدر باشد. مادر یهودی، فرزند یهودی نمی‌زاید. در سفر تثیبه (تورات) یهوه (خدا) اینگونه سخن می‌گوید: «شما قوم مقدس خدا هستید و به خدا اختصاص یافته‌اید؛ خداوند شما را از میان سایر اقوام برگزید» و در مسیحیت، آدمی زمانی رستگار می‌شود که مسیحی باشد و کمی گسترده‌تر از یهودیت و اسلامیت، عیسی پسر خدا و پسر آدمی است و به همه بشر تعلق دارد و نه به ملت یا قومی ویژه. در اینجا نیز طبقه و یا برده‌دار و برده در میان نیست و در اینجا زن، مریم مقدس، حتا اگر مادر عیسی باشد و حلول خدا در وی، از سناریو هویت فردی نیز محو می‌شود؛ گویی تنها وظیفه مریم که تنها با واژه‌ی خشک و خالی مقدس، زادن عیسی بود و بس. در این برداشت، در تثلیث [آب و ابن و روح القدس] «مریم مقدس» زدوده شده است و این مریم ماگدالینا (مریم مجدلیه) دلداری عیسی است که کمرنگ یا به نام تن فروش توبه‌کار از او نام برده می‌شود و عیسی از سنگسار به اتهام تن فروشی، به دست یهودان بنیادگرا نجاتش داد و او نیز به همدم عیسی در آمد، از صلیب فرودش آورد و زخمانش را عاشقانه سترد و پیکرش را از غار به در برد و بعدها شایعه شد که عیسی به آسمان عروج یافته است. در

قرآن محمد، انکار زن، حتی به هویت برابر با جنس مرد نیز به رسمیت شناخته نمی‌شود. زن، نیمه بشر است در این بینش و آیه قرآنی «البقره» پشتوانه برتری نه تنها نژادی «قوم بنی اسرائیل» بر دیگران، بلکه آپارتاید جنسیتی بر زبان محمد و صفحه‌ی قرآن همانند شمشیری آخته به نوسان آمده است: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ... «مردان، از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است. و از آن جهت که از مال خود نفقه می‌دهند، بر زنان تسلط دارند. پس زنان شایسته، فرمانبردارند و در غیبت شوی عقیقت و فرمان خدای را نگاه می‌دارند (تن سپاری به فرودستی خویش). و آن زنان را که از نافرمانی‌شان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و آنان را بزیند. اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید.» (سوره نساء (زنان) آیه ۳۴) و در کتاب منسوب به علی امام اول شیعیان، نهج البلاغه خطبه ۸۰، ای مردم، زنان از نظر ایمان ناقص اند، از نظر ارث ناقص اند، از نظر عقل ناقص اند.» می‌بینیم که در تمام ایدئولوژی‌ها، مفهوم هویت مسخ می‌شود.

نزد فلسفه کمونیسم، رهایی انسان تنها در گرو رهایی از قومیت و ملیت نیست، بلکه رهایی از هرگونه ربط و بست اقتصادی طبقاتی است. نقد کمونیستی، نقد دیالکتیکی است. نقد مارکس در نقد اقتصاد سیاسی و مناسبات تولیدی، کانون می‌گیرد که نقد همه‌ی وابستگی‌ها و از خود بیگانگی‌هاست. «تنها هنگامی که انسان واقعی منفرد، شهروند انتزاعی دولت را در خود بگنجانند و در مقام انسان منفرد، به انسان نوعی در زندگی تجربی، کار و شرایط فردی خویش تبدیل شود، آن هنگام که تشخیص بدهد «نیروی خاص» وی همان نیروهای اجتماعی هستند و در نتیجه آن‌ها را سازمان دهد، دیگر چیزی در شکل قدرت سیاسی او را از قدرت اجتماعی جدا نخواهد کرد؛ تنها در این هنگام است که رهایی انسان کامل می‌شود» (بیانی از مارکس، گفتاورده کتاب از هگل تا نیچه، کارل لویت، ترجمه حسن مرتضوی، ص ۴۳۴) انسان نوعی، انسان رها شده است از هرگونه از خودبیگانگی. از روی انسان واقعی منفرد باید ابر پوشاننده‌ی خورشید حقیقت برداشته شود تا واقعیت از خود بیگانه به حقیقت رهایی و بازگشت به خویشتن انسانی خویش یعنی انسان نوعی بازگردد. تا به بیان دیگر، واقعیت وارونه به حقیقت راستین فراگشت یابد. در این فراگشت، قدرت سیاسی اقتصاد حاکم، باید واژگون شود و انسان رها شده به وسیله انقلاب و طبقه کارگر انقلابی، قدرت

اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی کومه له درباره خبر مربوط به طرح ترور مخالفین سیاسی در کردستان عراق

طی دو روز اخیر خبری در شبکه های اجتماعی با استناد به گفتگویی انترنتی با یکی از پیشمرگان سابق جریانی که به ناروا به نام کومه له فعالیت می کند، مبنی بر اینکه در سال ۲۰۰۵ طرحی از جانب این سازمان برای ترور ۳ تن از رهبران حزب کمونیست کارگری (حکمیست) وجود داشته است. شخص مصاحبه شونده اعلام می دارد که سیزده سال قبل، توسط دفتر سیاسی سازمان مربوطه اش، مأموریت ترور یکی از رهبران حزب حکمیست به وی واگذار می شود که از انجام آن امتناع می ورزد. حزب حکمیست، طی اطلاعیه ای و در واکنش به این خبر، اسامی دو تن دیگر از رهبری وقت این حزب را نیز که گویا در آن زمان در لیست ترور در کردستان عراق بوده اند منتشر کرده است.

دبیرخانه کمیته مرکزی کومه له در واکنش به این خبر اعلام می کند:

۱- به دلیل اهمیت موضوع، ضروری است یک کمیته حقیقت یاب این مسئله را پیگیری و واقعیت آنچه را قرار بوده است اتفاق بیفتد، مستند کند و به اطلاع افکار عمومی برساند. در هر حال ما از پیش وجود هرگونه طرحی از این قبیل را به شدت محکوم می کنیم. جنبش انقلابی کردستان نباید جای عرض اندام تروریستها و اقدامات تروریستی باشد. این مسئله بویژه از آنرو اهمیت دارد که در همان سال توطئه هایی از جانب همین جریان بر علیه مقرات مرکزی کومه له در جریان بوده است. این حرکات در آن هنگام برای جلوگیری از متشنج شدن فضای حضور نیروها اپوزیسیون در کردستان عراق با منات تمام خنثی شدند و در فرصتهای مختلف افکار عمومی نیز از این اقدامات مطلع گردیدند.

۲- ما همواره اعلام کرده ایم که برای اجتناب از رویارویی های مسلحانه، لازم و ضروری است که همه نیروهای سیاسی موجود در کردستان به روشنی و بطور اکید به سیاست عدم استفاده از اسلحه در پیشبرد اختلافات سیاسی متعهد شوند و پایبندی بدون چون و چرای خود به این امر را به جامعه کردستان اعلام نمایند. بدون شک از نظر ما ترور مخالفین سیاسی که شکل شنیع این گونه اقدامات است، عمل مجرمانه تلقی می شود. ما تاکید کرده ایم که ایجاد فضای دیالوگ و گفتگو، تقویت روحیه نقد و روشنگری، در میان احزاب سیاسی و در جامعه به منظور پیشبرد مبارزه سیاسی مسالمت آمیز مابین نیروهای فعال در کردستان، ضرورت حیاتی دارد. به این منظور بسیار حیاتی است که احزاب و نیروهای سیاسی موجود در کردستان پایبندی خود را به اصل آزادی بدون قید و شرط فعالیت سیاسی در کردستان بعنوان یکی از ارکان مبارزه سیاسی مسالمت آمیز اعلام کنند.

دبیرخانه کمیته مرکزی کومه له

سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

۲۰۱۸/۱۲/۳۰

اجتماعی را سازمان دهد. او در این فرایند، انسانی است رها و آسوده و بی دغدغه از هر تهدید طبقاتی و مالکیت. انسان نوعی، انسانی هموند و اندام واره ای از همبستگی و هارمونی با طبیعت است. این انسان روزگاری با ورود از کمون اولیه به جامعه طبقاتی از طبیعت جدا می شود و در جستجو برای یافتن خویش به مذهب روی می آورد. به بیانی، از رلاسیون به رلیژون - Relation (to Religion) پرتاب می شود. پناه انسان در این وادی تاریک، گمگشته می شود و در جستجوست تا ناتوانی خویش را جبران کند و خدایی می سازد شبیه خود/ اما در پندار، با توانایی ماوراء انسانی تا ناتوانی خویش را جبران کند و برتر از دیگر نیروهایی باشد که انسان آن روزگار در برابرش بیچاره و ناتوان بود، آتش فشان، مرگ، سیل، بیماری، توفان، زلزله و... به اینگونه، انسان، خدا را آفرید و مذهب این واقعیت را وارونه می سازد. پل موهوم مذهب که بر ستون های ناآگاهی بشر بنا شده بود، با پتک آگاهی فرو می ریزد و پل های دانش بین انسان و طبیعت که خود انسان پاره ای از آن است، مانند رشته سلول های عصبی بین مغزها بنا می شوند. با بازگشت انسان به جامعه اشتراکی نوین، به طبیعتی بازمی گردد که خود بخشی از آن بوده است. این درک مارکسی است که با بینش و دریافت «کمونیسم انسانی» مسخ شده، تفاوت طبقاتی و ماهوی دارد. برهمن کژراهه و دریافت هویت از کمونیسم غیرکارگری است که «انقلاب زنانه» و «انقلاب انسانی» در برابر کمونیسم کارگران تبلیغ می شود. ولایت پرستان و ناسیونالیست ها نیز، در انکار نقش رهایی بخش طبقه کارگر و انسان، هویت را در افراد و همولایتی ها و جغرافیا و ولایت و زادگاه و زبان خویش محدود می سازند تا هویت انسانی را مسخ سازند.

«زمین با تمام فرآورده های طبیعی آن به تمام جهانیان تعلق دارد.» این ایده ی شکوهمند انسانی، تنها می تواند به بیان مارکس با خودآگاهی طبقه کارگر و کمونیسم حقیقت یابد.

۱) پرومته (پرومتئوس) در اسطوره های یونانی، یکی از تیتان ها (ایزدان اسطوره ای که نامیرا و نیرومندی که در برهه ای بر زمین حکمروا بودند) و پسر پاپتوس و کلیمنه و خدای آتش نامیده شد. پرومته، آتنا دختر زئوس خدای خدایان را عاشق شد و تنها کسی بود که آتنا را می بوسید و به یاری وی بود که آتش را از زئوس دزدید. پرومته به همین گناه، در کوه قاف، از کوه های اسطوره ای قفقاز زنجیر شد و آتنا هر هفته به دیدارش می شتافت.

زئوس در عصر آفرینش انسان ها، پرومتئوس را برگزید تا همه چیز را جز آتش به انسان بدهد. پرومته به انسان ها عشق می ورزید و از گرفتاری و محکومیت آدمی در زمینی که پوشیده از یخ بود رنج می برد، پس آتش را از کوه المپ، در نی ای گذارد و آنگاه که زئوس در خواب بود به زمین آورد و به انسان داد. زئوس به همین گناه، او را در قله ی قاف به زنجیر بست تا برای همیشه عقابی جگرش را تا آخرین سلول به منقار بجود. با چکیدن آخرین قطره، شبانگاه جگر دو باره می روید تا روز دیگر چاشتی برای عقاب باشد. سرانجام، هرکول عقاب را کشت و پرومته را رها نمود.



تلویزیون کومه له
www.tvkomala.com



کومه له
www.komalalah.org



حزب کمونیست ایران
www.cpiran.org



از سایت های حزب
کمونیست ایران
و کومه له دیدن کنید!

ده روزی که ایران را لرزاند!



ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و مناسبات با آن را به نمایش گذاشت و مبارزه برای سرنگونی این رژیم را وارد فصل تازه ای کرد. خیزش سراسری دی ماه به عنوان یک نقطه عطف به سلطه گفتمان اصلاح طلبان حکومتی بر فضای سیاسی ایران پایان داد. از زمان روی کار آمدن دولت خاتمی مدت بیش از ۲۶ سال بود که اصلاح طلبان حکومتی تلاش می کردند که مبارزه در چهار چوب تنگ قوانین اسلامی را به بستر اصلی اعتراض علیه وضع موجود تبدیل کنند. ۲۶ سال بود که اصلاح طلبان حکومتی سم استراتژی اصلاح طلبی را به جان و تن جنبش های اجتماعی تزریق می کردند. در جریان "انتخابات ها" مردم را در برابر انتخاب بد در برابر بدتر قرار می دادند. خیزش دی ماه بساط استراتژی و گفتمان اصلاح طلبان حکومتی را در هم کوبید.

خیزش دی ماه توازن قوا را به نفع جبهه مردم تغییر داد و روح تازه ای به کالبد مبارزات کارگری و توده ای دمید. موجی از تظاهرات و راهپیمایی خیابانی در نیمه اول مرداد که بخشی از شهرهای ایران را فرا گرفت، اعتصاب سراسری کارگران راه آهن، اعتصابات سراسری و پی در پی رانندگان کامیون و کامیون داران، اعتصابات سراسری معلمان، اعتصاب دو هزار کارگر کوره پزخانه های تبریز، اعتصاب عمومی در کردستان، اعتصابات و اعتراضات شکوهمند کارگران هفت تپه و فولاد اهواز و صدها مورد دیگر از مبارزات کارگری و اعتراضات توده ای به روشنی واقعیت استمرار و روند تکاملی اعتراضات کارگری و مبارزات توده ای را نشان می دهد. یک سال بعد از خیزش سراسری دی ماه، درماندگی رژیم در کنترل بحران ها و ناتوانی آن در پاسخگویی به مطالبات عاجل و انباشته شده کارگران و توده های محروم جامعه، بر این واقعیت تأکید دارد که مبارزات کارگری و توده ای ادامه خواهد داشت و جامعه ایران گام به گام به طرف یک دوره انقلابی و تحولات سرنوشت ساز نزدیک می شود، برای این دوره خودمان را آماده کنیم.

گرامی باد یاد و خاطره جانباختگان

خیزش سراسری دی ماه ۹۶



سوی دیگر تحمیل هزینه سنگین دخالت نظامی و حمایت از جریان های تروریستی در کانون های بحران منطقه به مردم ایران، برملا شدن پرونده اختلاس و دزدی های هزاران میلیارد تومانی و افشای جنایات هولناکی که سران این رژیم در حق مردم ایران انجام داده بودند کارد را به استخوان کارگران و لایه های زیر ستم رسانده بود. خیزش سراسری و اعتراضات پرشور مردم ایران ریشه در همین واقعیات زندگی داشت. تحت این شرایط نسیم انقلاب به وزش درآمد و کارگران و اقشار محروم جامعه در جریان این اعتراضات بوضوح نشان دادند که نمی خواهند به شیوه گذشته زندگی کنند.

دشمن که سرعت حیرت آور سراسری شدن اعتراضات او را غافلگیر کرده بود، بخود آمده و توان سرکوبش را برای مقابله با خیزش انقلابی مردم بکار گرفت. خامنه ای ادعای نخ نمای دیکتاتورها را تکرار کرد و خیزش توده ها را محصول "پول، سلاح، سیاست و دستگاه امنیتی دشمنان" خارجی دانست. روحانی اعتدال گرا و خاتمی اصلاح طلب خواهان مقابله قانونی با "اغتشاش گران و اخلال گران امنیت" کشور شدند. فرماندهان سپاه پاسداران شبکه های اجتماعی را مختل نموده و نیروهای ثارالله و بسیج را در تهران و شهرهای بزرگ ایران وارد عمل کردند و حکومت نظامی شدید و اعلام نشده ای را به اجرا درآوردند. در نتیجه این اقدامات و یورش به صف تظاهرکنندگان از لحظه آغاز تا فروکش آن ده ها تن جان خود را از دست داده، صدها تن زخمی و بیش از سه هزار تن دستگیر شدند. خیزش دی ماه در شکل هماهنگ و سراسری و بر افروخته آن و توأم با جنگ و گریز خیابانی بعد از ده روز فروکش کرد. اما این تنها از قدرت سرکوب جمهوری اسلامی نبود که این خیزش فروکش پیدا کرد، بلکه قدرت تشخیص و بلوغ سیاسی برپا کنندگان این خیزش در ابعاد اجتماعی در فروکش این خیزش سراسری نقش تعیین کننده ای داشت. تهیدستان بپا خاسته زمانی که متوجه شدند جامعه انقلاب هنوز بر تن این خیزش گشاد جلوه می کند و هنوز آمادگی وارد شدن به نبرد نهایی با دشمن را ندارند، زمانی که متوجه شدند هنوز ملزومات سرنگونی رژیم را فراهم نیاورده اند، اراده کردند که مبارزات خود را در اشکال دیگری استمرار ببخشند. اما به رغم اینها، خیزش سراسری دی ماه اوج یک تحول عظیم در آگاهی و ذهنیت توده ها نسبت به

هفتم دی ماه، سالروز آغاز خیزش سراسری تهیدستان شهری در ایران بود. این خیزش که بیش از نود شهر را در برگرفت و به مدت ده روز ادامه داشت، ایران را به لرزه در آورد. یک سال پیش، صبح روز پنجشنبه هفتم دی ماه ۱۳۹۶ هزاران نفر از مردم شهر مشهد به خیابان ها آمدند و در اعتراض به فقر و گرانی، بیکاری گسترده و اختلاس و دزدی های کلان مقامات حکومتی شعار سر دادند. اعتراض تهیدستان شهر مشهد که ریشه در فقر و فلاکت اقتصادی، عمیق تر شدن شکاف های طبقاتی و بی حقوقی مفرط سیاسی و خشم و انزجار از اختلاس و دزدی های کلان مقامات حکومتی داشت به مانند جرعه ای آتش خیزش سراسری علیه رژیم جمهوری اسلامی را شعله ور ساخت. گویی درد و رنج مشترک و نفرت و انزجار عمومی از نظام سیاسی و طبقاتی حاکم و باور به اصلاح ناپذیری رژیم جمهوری اسلامی یک شبه بخش های وسیعی از مردم رنج دیده ایران را به هم پیوند زده بود. تهیدستان در ده ها شهر به خیابان ها آمدند، جوانان با شور و شوق کم نظیری سینه سپر کردند و با بانگ رسا شعارهای "مرگ بر روحانی"، "مرگ بر دیکتاتور"، "اصلاح طلب، اصول گرا دیگه تمامه ماجرا"، "نان، کار آزادی"، و ... سر دادند و با شعار "نترسید، نترسید ما همه با هم هستیم" به مقابله با نیروهای سرکوبگر پرداختند.

اما خیزش سراسری دی ماه ۱۳۹۶، به هیچ وجه یک پدیده ناگهانی و به مانند غرش رعد و برق در آسمان بی ابر نبود. پیامد ویرانگر سیاست های نئولیبرالیسم اقتصادی و شرایط مشقت بار زندگی کارگران و مردم محروم جامعه از مدت ها پیش زمینه این خیزش توده ای را فراهم آورده، و روند رو به گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگران در مراکز بزرگ تولیدی و خدماتی و مبارزات توده ای امکان بروز این خیزش سراسری را قطعیت بخشیده بود. کارگران و مردم زحمتکش ایران سالها بود که از زندگی کردن در اعماق فقر، از بیکاری میلیونی و نبود امنیت شغلی، از به تعویق افتادن پرداخت دستمزدهای چند مرتبه زیر خط فقر، از پدیده کودکان کار و خیابان و گسترش دیگر آسیب های اجتماعی به ستوه آمده بودند. در برابر این اوضاع فاجعه بار، پافشاری دولت روحانی بر تداوم خصوصی سازی ها و اجرای برنامه های نئولیبرالی اوضاع را به مراتب وخیم تر کرده بود. تداوم این اوضاع فاجعه بار از سویی و از



چهره‌های ماندگار

محمد جعفر پوینده که جاودانه شد و ماندگار!

گرفته‌اند. حکومتیان، آدمکشان خود را «عناصر خودسر وزارت اطلاعات» اعلام کردند. علی روشنی به حبس ابد محکوم شد اما هیچگاه به زندان فرستاده نشد. سعید امامی (اسلامی) نفر دوم وزارت اطلاعات حکومت اسلامی، در زندان باید می‌نوشت که عمال اسرائیل است تا ادعای خامنه‌ای را به زبان آورد. سپس با خوراندن داروی نظافت خاموش شد.

سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت، کمیته‌ای ویژه، مرکب از علی یونسی، رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح؛ علی سرمدی، معاون وزیر اطلاعات و علی ربیعی (بازجو و وزیر کار روحانی)، مسئول اجرایی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی مسئول پیگیری قتل‌ها شدند. تا اعلام کنند «خودسران» خود سر بوده‌اند.



خامنه‌ای به روش همیشگی سردسته و امام قاتلان بود که به شلتاق پرداخت که: «ببینید، قبای دشمن لای در گیر کرده، گوشه‌ای از دزد در دست ماست و او دارد جنجال می‌کند تا ما رهاش کنیم. هنر اطلاعاتی این است که نگذارید و مسئله را ثابت کنید. و در نماز جمعه تهران، قتل‌ها را به دشمنان خارجی نسبت داد. خامنه‌ای از همان نخست «آتش به فرمان» را برای آدمکشان خود فتوا داده بود. خامنه‌ای در نماز جمعه دهان به دروغ گشود: «بعضی از این دو، سه نفر نویسنده‌ای هم که متأسفانه در این حادثه کشته شدند، اسمشان را بنده هم نشنیده بودم. الان بنده غالباً مجلات و کتاب‌ها و تازه‌های فرهنگ را می‌بینم. من آدمی نیستم که یک نویسنده و روشنفکر معروفی در کشور باشد و او را نشانم.

مانند: «تاریخ و آگاهی طبقاتی»، بیکار با تبعیض جنسیتی، هگل و اندیشه فلسفی در روسیه، نقدی بر فلسفه‌ی معاصر روسیه و پرورش و آموزش کودکان و... نشاندهنده‌ی تشخیص درست وی در رفع کمبودهای اندیشه سیاسی و تئوریک است. پوینده در یادداشتی در پیشگفتار کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی» اثر لوکاچ که هرگز چاپ آن را ندید و پس از مرگ پوینده بارها به چاپ رسید و یکی از ارزنده ترین کار در زمینه آگاهی و دانش مبارزه طبقاتی است، شرایط این برهه در سال ۱۳۷۷ را اینگونه بیان می‌کند: «ترجمه کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی را در اوج انواع فشارهای طبقاتی و در بدترین اوضاع مادی و روانی ادامه دادم و شاید هم مجموعه‌ی همین فشارها بود که انگیزه و توان به پایان رساندن ترجمه‌ی این کتاب را

در وجودم برانگیخت؛ و راستی چه تسلائی بهتر از به فارسی درآوردن یکی از مهم‌ترین کتاب‌های جهان در شناخت دنیای معاصر و ستم‌های طبقاتی آن؟ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

پوینده در ۱۸ آذر ۱۳۷۷ شش روز پس از ترور مختاری برای چاپ و

آخرین نگاه به کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی» و نیز به قصد شرکت در جلسه ناشران در فضایی که جوخه‌های مرگ در کمین او پای به خیابان نهاد، ربوده شد. جلادان به فرمان ولی خدا و بنا به دستور کتاب الهی - سیاسی‌اشان، داس مرگ به این سوی و آنسوی می‌جهانیدند و هراس بر آسمان جامعه حاکم بود. ده روز از ربایش او گذشته بود که پیکر پوینده در نزدیکی روستای بادامک در شهرستان شهریار کرج یافت شد. علی روشنی، جلادی بود که طناب را به گردن او انداخته و خفه‌اش کرده بود. با آشکار شدن تروریسم حکومتی که از همان فردای به قدرت رسیدن اسلام سیاسی در دستور حکومت قرار گرفت، خاتمی در نقش تدارکاتچی حکومت، تنها به این بسنده کرد که این قتل‌ها، از سوی «عناصرخودسر» انجام

محمدجعفر پوینده فرزند کویر در ۱۷ خرداد ۱۳۳۳ در کویرستان اشکذر، استان یزد در خانواده‌ای تنگدست زاده شد و در سن ۴۴ سالگی روز ۱۸ آذر ۱۳۷۷ در تهران حکومت اسلامی درست ۶ روز پس از ترور محمد مختاری رفیق و همسنگر خویش به حکم حکومتی به قتل رسید. به‌راستی می‌توان پوینده و مختاری را ستون‌های بنیادین کانون نویسندگان ایران در زیر دشنه‌های بلند شب‌های سیاه حکومت اسلامی نامید. پوینده از ۹ سالگی همراه با درس در دبستان ناچار به کار شد. در سال ۱۳۴۹ پس از پایان دوره دبیرستان با رتبه‌ی نخست در کنکور دانشگاه‌ها رشته‌ی حقوق قضایی در دانشگاه تهران وارد شد. او از همان آغاز دانشجویی فعال سیاسی بود و سال ۱۳۵۳ هنگامی که به فرانسه رفت تا در دانشگاه سوربن دانشجویی را ادامه دهد به پیشروترین بخش چاپ کنفدراسیون دانشجویان پیوست. در سال ۱۳۵۶ فوق لیسانس جامعه‌شناسی را از دانشگاه سوربن دریافت کرد و در شهریور ۱۳۵۷ در روزهای خیزش علیه حکومت سلطنتی به ایران بازگشت. در ماه‌های پیش از انقلاب بهمن ۵۷ است که به سازماندهی گروهی به نام «پیوند» با گرایش (خط ۳) که با مشی چریکی فاصله داشتند و نیز روسیه را سوسیال امپریالیست می‌نامیدند پرداخت. این گرایش در سال ۵۹ و ۶۰ با پیوستن به ۱۵ محفل و سازمان دیگر «وحدت انقلابی» نام گرفت و ارگان سیاسی خویش را «انقلاب» نام نهاد. در این برهه پوینده به این وحدت پیوست و به آفرینش و ترجمه اندیشه‌های انقلابی دست زد. کتاب‌های اقتصاد و ماتریالیسم برای کارگران و بررسی جامعه شناسانه‌ای از رابطه بازار و روحانیت از جمله کارهای ارزنده‌ی این برهه است. همسر و همسنگر پوینده، سیما صاحبی، از رخدادی یاد می‌کند که روزی سقف اتاق اجاره‌ای‌اشان فرو ریخت و میز کار و کتاب‌ها، زیر آوار نماندند.

پوینده با چیرگی به ادبیات و نیز زبان فرانسه، در تاریخ جنبش سوسیالیستی در ایران، بیشترین تلاشگر بوده است و در زمینه‌هایی برای نخستین بار ترجمه کارهای تئوریک ارزنده‌ای به دانش مبارزه طبقاتی ارائه داد. انتخاب کارهایی

البته شاید مثلاً در بعضی از محافل فرهنگی یا غیر فرهنگی خارجی، اینها را می‌شناختند؛ اما در داخل آن‌قدر معروف نبودند که بنده اسم اینها به گوشم خورده باشد. بعضی‌ها ایشان را هم که اسم‌هایشان را شنیده بودم، جزو روشنفکران درجه یک این کشور نبودند. افرادی که مردم اینها را نمی‌شناسند، مردم از کتاب‌ها و نوشته‌ها و آثار فکریشان هیچ خبری ندارند و کسی از اینها حرفی نمی‌شنود، بُرد تبلیغی ندارند. آن دستی که به فکر می‌افتد بیاید اینها را تصفیه کند و به قتل برساند - یا در داخل خانه‌هایشان، یا در میان راه، یا در خیابان، یا در بیابان...». با همین فرافکنی ولی فقیه اعتراف می‌کند که خود پیشوای فاشیست، در جستجوی نویسندگان و کوشندگان معروفی است تا دستور مرگشان را صادر کند و اعتراف می‌کند که برای کشتن نویسنده باید «در داخل آن‌قدر معروف» باشند و معیار اینکه به قتل برسند باید «جزو روشنفکران درجه یک این کشور» باشند و «مردم از کتابها و نوشته‌ها و آثار فکریشان» خبری داشته باشند و «کسی از اینها حرفی» بشنود... و بُرد تبلیغی» داشته باشد.

به لیست آثار و نام مختاری و پوینده آنها اگر نگاهی بیافکنیم به عمق دروغ‌های خامنه‌ای پی‌می‌بریم که آیا آنان نویسنده‌گانی سرشناس بودند یا نه!

کارگزاران حکومتی وظیفه داشتند تا سناریو جنایت‌ها را اینگونه بنویسند که خامنه‌ای دیکته کرده بود:

در ۲۴ آذر ۱۳۷۷، روزنامه کیهان سربازجو حسین شریعتمداری به نقل از علی خامنه‌ای نوشت که دخالت مستقیم یا غیرمستقیم دشمن در این حوادث آشکار خواهد شد. در روز اول دی ماه ۱۳۷۷، روزنامه جمهوری اسلامی قتل‌های سیاسی را «سازماندهی سازمان سیا» خواند که هدف آن احیای قانون نویسندگان می‌باشد، تا بتوانند با گرفتن مجوز فعالیت مجدد، از این کانون به عنوان اهرم بزرگ فرهنگی غرب در این کشور استفاده کنند... در ۶ دی ماه نیز نوشت که این قتل‌ها توطئه‌ای است که نیروهای امنیتی نظام، در معرض حمله قرار گیرند و به سهل‌انگاری، سوء مدیریت، ناتوانی و بی‌کفایتی متهم شوند. تا ساختار امنیتی کشور از حالت فعال خارج شده و در موضع انفعالی قرار گیرد.

سعید امامی باید قربانی می‌شد. قتل‌های سیاسی به مرحله‌ای خطرناکی برای حکومت رسیده بود. دومی مهری اجرایی وزارت اطلاعات و تنی چند باید عناصر خود سر و بسته به اسرائیل معرفی می‌شدند. همسرش خانم دُرّی که با همسر خامنه‌ای مجلس قرآن و کمیل

داشت، به آنچه بازجوها می‌خواستند تن داد. در بازجویی‌های یک فیلم آن به بیرون درز داده شد و در جهان بازتابی شوک‌آور داشت (۱)، گفتند: فقط بگو به اسرائیل رفته و همین کافی است. و گفت نرفته‌ام و گفتند بگو رفته‌ام، نرفته‌ای و ما می‌بریمت! در اتاق شکنجه پس از آنکه تهدید شد که دخترش را می‌آورند و ۷۵ شلاقش زدند به حکم شرعی و گفتند: آنگاه پذیرفت که «رفته» زیرا خامنه‌ای چنین گفته بود. خانم دری را برای جبران به مکه فرستادند و میهمان سید محمدخاتمی رئیس دولت وقت حکومت بود. در بازجویی سعید امامی آمده است: در اسنادی آشکار شد که علی فلاحیان در پست وزیر اطلاعات، هرچند خود حاکم شرع بود، اما در مواردی بهتر می‌دانست تا احکام حذف را دیگران صادر کنند. آیت‌الله خوشوقت (پدر عروس خامنه‌ای)، آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله خزعلی، آیت‌الله جنتی و گاهی نیز از محسنی اژه‌ای، جواز مرگ می‌گرفت. یکی از قاتلان می‌گفت: سپس این احکام را «به دست ما می‌داد. ما فقط به آقایان اخبار و اطلاعات می‌رساندیم و بعد هم منتظر دستور می‌ماندیم».

گفت و گوی نشریه فرهنگ و توسعه با محمد جعفر پوینده

«...واقعیت قضیه این بوده است که کانون از روز اول فعالیت تا به حال با الگوی فرهنگی مسلط بر جامعه که در حقیقت می‌خواسته با محدود کردن آزادی بیان و تحمیل سانسور، ادبیات و فرهنگ را زیر سیطره حکومت در بیاورد - نه به دلیل سیاسی بلکه درست به دلیل الزامات آفرینش فرهنگی - مخالف بوده است. آفرینش فرهنگی هیچ قید و شرطی بر نمی‌دارد. و خوشبختانه روشن شده که خود ساخت کار آفرینش فرهنگی آن قدر پیچیده است و آن قدر عوامل خودانگیخته در آن دخیل اند و به قول «سزان» آدم نمی‌فهمد که چه طور اثرش را می‌آفریند که اصلاً نه به دلیل سیاسی بلکه درست به دلیل الزامات آفرینش فرهنگی و ادبی نمی‌شود هیچ قید و شرطی برای آن گذاشت و به نظر من یکی از مهم‌ترین جنبه‌های مثبت کانون از روز اول تا حالا همین بوده که روی ضرورت آفرینش فرهنگی آزاد پای فشرده. لازمه این آفرینش فرهنگی، آزادی نا محدود یا آزادی بی‌قید و شرط اندیشه و بیان است. هنرمند باید آزاد باشد و بی‌هیچ قید و شرطی بتواند اثرش را خلق و منتشر کند و به این ترتیب است که آفرینش فرهنگی و ارتقای فرهنگی روی می‌دهد. در واقع درست با توجه به همین الزامات آفرینش فرهنگی است که

کانون به الگوی فرهنگی مسلط بر جامعه که خلاف آفرینش آزاد بوده مخالفت و اعتراض کرده است. یعنی در حقیقت کانون همیشه بر ضرورت استقلال آفرینش فرهنگی، ملزومات آن و شکل ساختاری اش، یعنی نهاد صنفی نویسندگان، مستقل از حکومت - هر حکومتی که می‌خواهد باشد - تاکید کرده است. قرن بیستم در واقع آزمایشگاه برخورد انواع حکومت‌ها با آفرینش فرهنگی و هنری - از چپ افراطی گرفته (برخوردهایی که در شوروی شد) تا راست افراطی اش (برخوردهایی که در ایتالیا و آلمان و بقیه جاها شد) برخوردهای دینی، سلطنتی، غیر سلطنتی - بوده است و الان در آخر قرن بیستم می‌توانیم با تاکید بیشتر، با صراحت بیشتر بگوییم که اگر خودمختاری عرصه ادب و فرهنگ به رسمیت شناخته نشود، آفرینش فرهنگی اصیل امکان‌ناپذیر است و اعتلای فرهنگی جامعه هم ناممکن می‌شود. در واقع ما هیچ دغدغه سیاسی جز رفع هر گونه سانسور و تامین آزادی اندیشه و بیان نداریم. و این با گفته شما در مورد جمعی آزادی خواه که خواستار حرکت آزادی خواهانه هستند، فرق می‌کند.»

در ادامه دیدگاه سوسیالیستی پوینده در فضای کشتار و خونین آن روزها که با پوشش «جمهوری خواهانه دمکراسی» بیان می‌شود به آشکارا بیان می‌شود:

«مفهوم جمهوری خواهانه زاده انقلاب فرانسه در مقابل دموکراسی فردگرای آنگلو ساکسون قرار دارد. این دموکراسی فقط تابع نظام مندی و قواعد بازار و نفع خصوصی است و پی‌گیری نفع مشترک در آن جایی ندارد. در الگوی جمهوری خواهانه دموکراسی، در عین حفظ نفع خصوصی، نفع مشترک حاکم است که همه چیز را تابع سود و بهره کشی نمی‌کند امروزه تردیدی نیست که الگوی دموکراسی آنگلو ساکسون یا لیبرالیسم نو دچار بحران است. این بحران ناشی از نظام حاکم درونی این الگو است، در این نظام قدرت مطلق قوانین بازار در شکل‌گیری پیوند اجتماعی، فرساینده همین پیوند است، گسستگی سرمایه‌ها از نیازهای واقعی بازارها، کار بازار را مختل می‌سازد، تمام فعالیت‌ها به اعمال مقاطعه کارانه و سودآورانه‌ای تبدیل شده اند که تابع قواعد بازار و بازرگانی هستند که فعالیت کیفی و غیر بازرگانی را در دنیای واقعی در هم می‌شکنند اما شخصیت اصلی دموکراسی شهروندی است که اراده اش معطوف به خیر مشترک است.» (۲)

از گزارش مهرداد عالیخانی پس از کشتن پوینده به فرمانده خود به نام مصطفی کاظمی (موسوی) دستیار وزارت امنیت وزارت



اطلاعات، مشخص می‌شود هدف این گروه مرگ از قتل مختاری و پوینده ترور و حذف اعضای گرایش چپ کانون نویسندگان و نیز ایجاد شوک میان نویسندگان عضو کانون و در جامعه بوده است. اتاق فکر رهبری، اینگونه تحلیل کرده بود تا برای این هراس افکنی، پیکرها را به گونه‌ای رها کنند که در دید رهگذران باشند و پیامی باشد برای همگان تا شوک دلخواه به جامعه وارد شود. مهرداد عالیخانی پس از کشتن پوینده با فرمانده گروه (موسوی) تماس تلفنی می‌گیرد و با اشاره به پیدا شدن پیکر مختاری می‌گوید: «به گزارش منبع، تحلیل دوستان مختاری پس از پیدا شدن جسد این است که این نوع ترور دوستان‌شان نوعی دادن پیام از سوی عاملان قتل‌هاست و وحشت‌زده...». و اینگونه پیام حکومت داده شده بود.

مهرداد عالیخانی در بخشی از بازجویی‌های خود گفته بود: «... آقای درّی گفت: همین جا نشسته بود و همین حرف را زد که بهش گفتم دیگر این حرف را زن. من ادامه دادم بعد از مختاری که نیروی ثوریک کانون بود و پوینده که سازمانگر آنان محسوب می‌شد شیرین عبادی که وکیل یزدی، سحابی و پیمان است و نیز خودش از اعضای برجسته کانون است در برنامه کار بعدی داریم و در نظر داریم با اسلحه او را بزنیم. وزیر (دری نجف آبادی) اظهار داشت. اینها که کشته شدند آدمهای معروفی نبودند، بعد هم قرار بود یک بمبی بر سرشان زده بشه، یک رگباری به آنها ببندیم. مرگ یکبار شیون یکبار و تمام شود...»

موسوی گفت: می‌خواستیم تعدادی گلدان تهیه به چند آدرس مربوط به این افراد بفرستیم با تسلیت، کار روانی است و همه متوجه می‌شوند در دسترس ضاربین قرار دارند. آقای درّی گفت: اینکار را بکنید طرح گلدان خوب است، گلدان‌ها را بفرستید. این کارها را بکنید تا بعد از رمضان. موسوی اشاره کرد پس اجازه بدهید موضوع شیرین عبادی را حداقل (با توجه به اینکه کارهایش انجام شده و مقدمات آن فراهم شده) انجام بگیرد. یک دفعه وزیر از جا بلند شد، لبخندی زد و گفت کاری بهشان نداشته باشید بگذارید روزه هایشان را بگیرند. موسوی در حین بلند شدن گفت اینها که روزه نمی‌گیرند وزیر گفت: باشد فعلا تا بعد از رمضان کاری نداشته باشید...» و وزیر گفت آقا (سید علی خامنه‌ای) با آقای خاتمی (رییس جمهور وقت) صحبت کرده اند. زودتر یکی دو نفر را معرفی کنید تا بر اساس آن صحبتی که بین آقا و آقای خاتمی بوده مسئله جمع و جور شود. آقا از آقای خاتمی خواسته سروته

روزنامه ایستاد و سپس به مسیر خود ادامه داد. ... یک برگ حکم سفید جعلی مهور به مهر دادستانی انقلاب اسلامی سابق همراه خود برده بودم آن را روی ماشین پژو گذاشته و به اسم محمد جعفر پوینده پر نمودم. ... افراد پیاده دنبال پوینده بودند. حکم را به ناظری دادم. در خیابان انقلاب مقابل لاله زار نو جلوی سوژه را گرفتیم. خسرو سریعاً دور زد و در کنار دست روشن و علی ناظری (که برای دستگیری اقدام کرده بودند) قرار گرفت، دو سه جمله با وی صحبت شد. او را سوار دوو می‌کنند و پس از حرکت مرا کمی جلوتر سوار کردند، قرار شد اصغر پژوی عملیات (معاونت اطلاعات مردمی) را سوار و به دنبال دوو بیاید در واقع خسرو راننده دوو، من در صندلی جلو، پوینده در بین روشن و ناظری در صندلی عقب، قرار گرفته بود. طبق برنامه قبلی بنا شد به سمت بهشت زهرا حرکت کنیم حدود ۱۶:۳۰ سوژه سوار ماشین شده بود.

...به طرف راه آهن و اتوبان حرکت کردیم و در پایان خود را به بهشت زهرا رساندیم. همان محلی که قبلاً مختاری را برده بودیم. در بین راه به صحبت با پوینده پرداختم، رغبتی نداشت. وقتی به بهشت زهرا رسیدیم هوا روشن بود. باید منتظر تاریک شدن می‌گردیدیم. نیم ساعت پس از اذان مغرب رضا روشن و ناظری به همان شکل قبلی (قتل مختاری) کار را تمام کردند. این بار نیز روشن طناب را به گردن فرد تنگ کرد و کشید و سر سوژه در دست ناظری قرار داشت. در پایان کار، ناظری پیشنهاد کرد جهت احتیاط خوب است دقایقی او را آویزان کنیم تا از مرگ قطعی او اطمینان حاصل شود. یک چارچوب فلزی در محوطه سرباز این ساختمان از قبل برای دار آویختن افراد آماده داشتند. ناظری طناب بلندتری به گردن جسد پوینده آویزان کرد و قرار شد من، خسرو و اصغر به روشن کمک کنیم تا جسد دقایقی آویزان قرار گیرد که اینکار انجام شد. اصغر سیاح، من، خسرو و روشن جسد را پایین آوردیم و در بین پتویی که ناظری آماده کرده بود گذاشتیم داخل صندوق عقب

موضوع را هم بیاورند...."
- بازتاب نوشته‌های مهرداد عالیخانی بازجویی مورخ ۱۳۷۹/۰۳/۱۰، صفحه ۱۱۴۷ پرونده‌ی قتل‌های حکومتی در سایت مرز پرگهر.

قتل محمد جعفر پوینده

بخشی از گفته‌های مهرداد عالیخانی در بازجویی تاریخ ۱۳۷۹/۰۲/۱۰ صفحه ۱۱۳۷ پرونده قتل‌های حکومتی س- نحوه به قتل رساندن محمد جعفر پوینده و نقش خود و بقیه افراد...
از روز دوشنبه ۹/۱۶ [۱۶ آذر] ساعت حدود ۱۹ من، خسرو، آموزگار، امیر اکبری، روشن و ناظری به آدرس خیابان قائم مقام فراهانی رفتیم. معلوم شد او دیگر آنجا شاغل نیست، لذا قرار شد روی آدرس دیگر وی که مربوط به محل سکونت او می‌گردد و در میدان انقلاب کوچک زاندارم‌ری واقع شده مستقر گردیم. بعد از ظهر سه شنبه ۹/۱۷، روشن، خسرو، منبع مهدی و اصغر هر یک چند ساعتی روی آدرس منزل پوینده مستقر می‌شوند که سوژه رویت نمی‌گردد. ...

پوینده پس از خارج شدن از محل سکونت خود، از میدان انقلاب با یک تاکسی به میدان ولی عصر می‌رود و از آنجا پیاده دست راست خیابان در کریم خان حرکت می‌کند و وارد خردمند جنوبی می‌گردد. یک موسسه فرهنگی در دست چپ خیابان قرار داشت. پوینده هفته ای یک روز (چهارشنبه‌ها) به این محل می‌آمد. پس از کسب اطلاع از موقعیت پوینده و اصغر و خسرو با دوو، و من و روشن با موتور به سوی محل رفتیم و به اصغر ملحق شدیم. ناظری نزد ما آمد و حدود ساعت ۱۰:۴۵ همراه ما شد. تا ساعت ۱۶ محل کار پوینده را تحت نظر داشتیم. سوژه بیرون آمد. ابتدا پیاده به سمت شمال خیابان حرکت کرد. ابتدای خردمند و کریم خان سوار تاکسی شد و به نیش خیابان خردمند انقلاب آمد. می‌خواست بر اساس قرار قبلی پیش ناشر خود برود. پس از پیاده شدن از تاکسی در سمت چپ خیابان انقلاب (غرب به شرق) پیاده می‌رفت. جلوی کیوسک

- دوو. من پیشنهاد کردم جسد او را به حوالی شهریار ببریم. ناظری رانندگی کرد. از کمربندی بهشت زهرا به جاده اصلی شهریار وارد و زیر پل بادامک دست راست داخل جاده فرعی شدیم. اصغر پشت سر ما در پژو حرکت می‌کرد. حدود صد متر دست راست پل جسد را سریعاً من، خسرو و روشن پایین گذاشتیم. طوری که هر کسی رد شود ببیند. پس از جدا شدن از افراد یاد شده به موسوی زنگ زد و خبر دادم کار پوینده تمام است. گفت سریع نزد من به درب منزل بیا. حدود ۲۰:۳۰ رفتم و شرح کامل دادم. به پیدا شدن جسد مختاری اشاره کردم. گفتم در بین راه منبع (داریوش) به تلفن دستی من زنگ زد، خبر داد. تحلیل دوستان او (جمع مشورتی کانون) این است که این نوع عمل کردن پیامی از سوی ضاربین دارد. می‌خواهیم... علنی بزینم. مساله جدی است. وحشت کرده اند. به موسوی گفتم دیگر امکان هیچ حرکتی نیست. با شرایط موجود هیچ سوژه ای سوار ماشین نخواهد شد. مدتی کار را تعطیل کنیم. پذیرفت و از هم جدا شدیم. (۳)
- قتل‌های سیاسی، کشتار دهه‌ی ۱۳۶۰، قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ فتوای جهاد در کردستان در ۲۸ مرداد ۵۸ همه از پیش فاشیستی مذهبی سرچشمه می‌گرفت که مناسبات سرمایه را پاسدار شده بود و ایدئولوگ این دیدگاه فاشیستی، خمینی اینگونه به همقطاران و امت خود فرمان داده بود: این یک بینش اسلام ناب بود که داعش‌سبب تنها یک رگه از آن است:
- سید روح الله موسوی خمینی بنیان گذار جمهوری اسلامی: «و اما اشتباهی که ما کردیم این بود که به طور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد، و دولت انقلابی و ارتش انقلابی و پاسداران انقلابی، هیچ یک از اینها عمل انقلابی نکردند و انقلابی نبودند. اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آنها را به سزای خودشان
- رسانده بودیم و چوبه‌های دار را در میدان‌های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد... ما نمی‌ترسیم از اینکه در روزنامه‌های سابق، در روزنامه‌های خارج از ایران برای ما چیزی بنویسند، ما نمی‌خواهیم و جاهت در ایران، در اسلام، در خارج از کشور پیدا بکنیم، ما می‌خواهیم به امر خدا عمل کنیم و خواهیم کرد.
- صحیفه‌ی نور جلد ۸ صفحه ۲۵۱ سال ۱۳۵۸ آرامگاه محمد جعفر پوینده در امامزاده طاهر کرج (گلشهر) در نزدیکی محمد مختاری است و تا کنون پس از ۲۰ سال هرگز اجازه گردهمایی خانوادگی حتی در کنار آنان داده نشده است.
- کتاب‌شناسی پوینده از جمله آثار ادبی، فلسفی و اجتماعی که در روند این زندگی کوتاه اما پر بار ترجمه یا آفریده شدند فزون بر ۳۶ اثر است:
- اقتصاد برپا کارگران - ۱۳۷۸
 - دیالکتیک (فلسفه) برای کارگران - ۱۳۷۸
 - پیر دختر اثر انوره دو بالزاک - ۱۹۸۸
 - گویسک رباخوار، نوشته انوره دو بالزاک - ۱۹۸۹
 - جامعه‌شناسی رمان، نوشته گئورگ لوکاچ - ۱۹۹۵
 - تاریخ و آگاهی طبقاتی، نوشته گئورگ لوکاچ - ۱۹۹۸
 - زبان‌شناسی اجتماعی، نوشته ژان لویی کالو - ۲۰۰۰
 - تحولات خانواده نوشته جمشید بهنام - ۲۰۰۴
 - آرزوهای بر باد رفته، نوشته انوره دو بالزاک - ۲۰۰۴
 - سیاست ملی کتاب، نوشته آلوارو گارونوز - بدون تاریخ
 - سودای مکالمه، خنده، آزادی، نوشته میخائیل باختین - (بدون تاریخ
 - راهنمای آموزش و مادران نوشته آنتون سمیونویچ ماکارنکو
 - آموزش و تربیت کودکان نوشته آنتون سمیونویچ ماکارنکو
 - راه زندگی نوشته آنتون سمیونویچ ماکارنکو
- سپیده‌دمان فلسفه تاریخ بورژوازی، نوشته ماکس هورکهایمر
- جامعه‌شناسی ادبیات، نوشته لوسین گلدمن
- جامعه، فرهنگ، ادبیات، نوشته لوسین گلدمن
- در شناخت اندیشه گلدمن، نوشته سامی نعیر
- کابوس اقتصادی، نوشته ویویان فورستر
- درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، نوشته گئورگ لوکاچ، میخائیل باختین و دیگران
- مکتب بوداپست، نوشته فرانسوا ریویر، گئورگ لوکاچ و...
- درآمدی بر هگل، نوشته ژاک دونت
- اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه آن، نوشته گلن جانسون
- پرسش و پاسخ درباره حقوق بشر، نوشته لیا لوین
- پیکار با تبعیض جنسیتی، نوشته آندره میشل
- هگل و اندیشه فلسفی در روسیه، نوشته گی پلانتی-بونزور
- نقدی بر فلسفه معاصر روسیه، نوشته گی پلانتی-بونزور
- (۳) - اعترافات مهرداد عالیخانی. برگزیده پرونده قتل‌های حکومتی، بخش پنجم، اظهارات مهرداد عالیخانی در زمینه نقش خود و دیگران در قتل‌های حکومتی (زنجیره ای) پاییز ۱۳۷۷ خورشیدی



تنها عکس به دست آمده از مهرداد عالیخانی اولین نفر سمت راست با پیراهن سفید، در مهرماه ۹۳ هنگام شرکت در مراسم ختم همسر حجت الاسلام علی سعیدی، نماینده ولی فقیه در سپاه .



نماینده کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box75026
750 26 Uppsala - Sweden
Fax: 004686030981
representation@komalah.org
Tel: 0046 8 6030981

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016
kkh@cpiran.org

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018
127 02 Skärholmen
SWEDEN
dabirxane.cpi@gmail.com

آدرس های حزب

کمونیست ایران

و کومه له

چگونه فعالیت منظم حزبی را آغاز کنیم؟

حوزه‌ها که به عنوان سلول پایه حزب کمونیست ایران در محل کار و سکونت کارگران با شرکت حداقل سه نفر تشکیل می‌شوند مهمترین وظیفه‌ای که دارند برقرار کردن و گسترش رابطه حزب با کارگران است. به حزب اعضای جدید جلب نمایند، برنامه و سیاست‌های حزب را تبلیغ کنند، کارگران و زحمتکشان محل فعالیت خود را مطابق رهنمودهای حزبی متشکل کنند و فعالیت‌های خود را منظم به حزب گزارش کنند.

شرط موفقیت حوزه‌های حزبی در پیشبرد فعالیت‌شان این است که اعضای این حوزه‌ها جایگاه و اهمیت فعالیت سوسیالیستی خود را درک کنند، جایگاه و اهمیت اهدافی که ما به عنوان یک جریان کمونیستی در میان کارگران پیش روی خود قرار داده ایم را درک کنند، اعضای حوزه‌ها باید کسانی باشند که بدون هیچ تردیدی به این واقعیت باور داشته باشند که کارگران برای رهایی قطعی خود به حزب قوی، به آگاهی و تشکل‌های طبقاتی و توده‌ای نیاز دارند. اعضای حوزه باید رابطه حضور و شرکت فعال در مبارزات کارگران برای تحقق خواسته‌هایشان با اهداف اساسی حزب را به روشنی درک کنند. از ملزومات دیگر موفقیت حوزه‌ها این است که اعضای حوزه‌ها باید ارتباطات گسترده‌ای با کارگران و زحمتکشان محل فعالیت خود داشته باشند، اعضای حوزه‌ها باید خودشان بعنوان عضو از جامعه جایگاه طبیعی و روابط اجتماعی عادی داشته باشند. امنیت، ادامه کاری و پیشبرد وظایف حوزه بدون اینکه افراد حوزه این روابط طبیعی را داشته باشند و همین روابط را بستر پیوند خودشان و حزبشان با طبقه کارگر قرار دهند مقدور و میسر نیست، بدون این ارتباطات هیچکدام از وظایف حوزه‌ها قابل انجام نیست. بنا براین شرط موفقیت رفقا این است که جایگاه و موقعیت اجتماعی و طبیعی خود را حفظ کنید و آغاز فعالیت حزبی منظم نباید هیچ لطمه‌ای به موقعیت اجتماعی و روابط طبیعی شما وارد آورد.

با توجه به توضیحات بالا روشن است که نظرات و جهت‌گیری‌های ما برای آغاز یک فعالیت حزبی، با برنامه و نقشه‌مند از چه قرار است. منتظر آخرین نظرات و ملاحظات شما هستیم. امیدواریم بطور منظم برایمان نامه بنویسید و ما را در جریان فعالیت‌ها و نظرات خود قرار دهید.



یک فعال حزب کمونیست در محل عمل کرده و به امر نزدیک کردن کارگران به حزب و سازماندهی حزبی کارگران در محیط کار و منطقه خود کمک کنند. این دسته از رفقا می‌توانند با توجه به سابقه کاری و ارتباطاتی که با کارگران دارند این وظایف را بخوبی پیش ببرند. برای این رفقا نباید مشکل باشد که در میان همین کارگران چند نفری را با اهداف و سیاست‌های حزب آشنا کنند و با جلب آنها به کار متشکل حزبی در راستای همان اهدافی که بحث کردیم سلول پایه‌ای حزب را در محل فعالیت خودشان تشکیل دهند.

ساختار تشکیلات حزب در اساسنامه حزبی مشخص شده است. حزب قاعدتا باید یک سازمان سراسری متکی به تشکیلات‌های محلی باشد. همچنین گفته شده است که سلول پایه‌ای این تشکیلات حوزه است که در محل کار و زیست کارگران به وجود می‌آیند. ما از این دسته از رفقا می‌خواهیم از میان مجموع روابط کارگری که دارند، با حداقل دو نفر از قابل‌اتکاترین آنها حوزه حزبی را در محل به وجود آورند. حزب به کار مستمر و مداوم و پیگیر در میان کارگران نیاز دارد. باید با تشکیل دادن حوزه‌ها و تشویق کارگران به پیوستن به حزب نفوذ حزب را گسترش دهیم. ما از همه دوستان و رفقای مثل شما می‌خواهیم که با حداقل دو یا سه نفر رفقای مثل خودشان در محل سکونت یا محل کار کارگران حوزه‌های کمونیستی بسازند. شما با تشکیل حوزه کمونیستی و با اتکا به ارتباطی که با حزب دارید می‌توانید نقش زیادی در برقراری رابطه حزب با کارگران محل فعالیت‌تان و عمیق کردن این روابط داشته باشید. این حوزه می‌تواند به زودی از جانب حزب به رسمیت شناخته شود و به عنوان یک حوزه حزبی در ارتباط مستقیم با حزب فعالیت‌های خود را پیش ببرد. این حوزه و حوزه‌های اینچنین دیگر می‌تواند سنگ بنای تشکیلات منطقه‌ای حزب باشند.

گزیده‌ای از مطالب برنامه‌های حزب و فعالین، این برنامه از شبکه تلویزیونی حزب کمونیست ایران پخش شده است.

شماری از دوستان و رفقا از شهرهای مختلف از طریق شماره تلفن‌ها و آدرس‌های ایمیل که اعلام شده با ما تماس گرفته و خواهان عضویت در حزب کمونیست ایران، ارتباط منظم و فعالیت سازمانیافته تحت رهنمودهای حزب هستند. هر چند ما در پاسخ به این دسته از رفقا بارها سیاست و جهت‌گیری‌های حزب را تشریح کرده ایم، با اینهمه در اینجا بار دیگر برای این رفقا و آن دوستانی که نتوانسته‌اند با ما تماس مستقیم بگیرند سیاست عمومی خودمان را در این زمینه تشریح می‌کنیم. امیدواریم مورد توجه این دوستان و رفقا قرار بگیرد.

در پاسخ به این دسته از رفقا باید بگوییم: همانطور که خود شما می‌دانید و در برنامه حزب کمونیست ایران نیز بر آن تاکید شده است، ما کمونیست‌ها برای رهایی طبقه کارگر و برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنیم. ما می‌دانیم که شرایط تحقق این هدف در گرو آن است که طبقه کارگر انقلاب کند و قدرت سیاسی را به دست گیرد. بنابراین وظیفه خودمان را قبل از هر چیز آگاه کردن طبقه کارگر به منافع طبقاتی خود، سازمان دادن کارگران و هدایت مبارزه آنها در جهت رسیدن هرچه سریعتر به قدرت قرار داده ایم. روشن است که همین اهداف حزب، مضمون فعالیت رفقای را که می‌خواهند در محل کار و زندگی خود در ارتباط با حزب کار و فعالیت کنند را تعیین می‌کند. مبارزه در راه این اهداف نیازمند کار بی‌وقفه و مستمر در میان کارگران است. رفقای که خود را هوادار و یا فعال حزب در محل می‌دانند و می‌خواهند عضو حزب بشوند و در ارتباط با حزب فعالیت‌های خود را پیش ببرند اصولاً و قاعدتا باید به این اهداف و مضمون فعالیت اعتقاد داشته باشند. در آنصورت حزب وظیفه خود می‌داند که با چنین رفقای و با هر کارگر آگاه و فرد انقلابی که این اهداف و وظایف را پیش پای خود گذاشته تماس گرفته و ارتباطاتش را با آنها منظم و محکم تر کند.

با توجه به این جهت‌گیری عمومی حزب در امر سازماندهی و مضمون فعالیت فعالین حزب در محل، این دسته از رفقا که با سیاست‌های حزب آشنائی کامل دارند می‌توانند بعنوان

همبستگی با خیزش جلیقه زردها



فرانسه همیشه کانون انقلاب و خیزش‌های تاریخی بوده است. جنبش «جلیقه زردها» نمونه‌ای از اعلام خیزش‌هایی است که ماهیت ضد سرمایه‌دارانه دارد و باید مورد پشتیبانی قرار گیرد. جنبش جلیقه زردها بر بستر بحران جهانی سرمایه‌داری که در سال ۲۰۰۸ شدت گرفت برآمده است. این جنبش، صدای فریاد و اعتراض کارگران در اسپانیا، ایتالیا، بلژیک، یونان، پرتغال و روسیه و تمامی جهان است. این خیزش، بیش و پیش از هرچیز، ماهیت بحران سرمایه‌داری در جهان را آشکار می‌سازد. غرش‌های طبقاتی در فرانسه در برهه‌های تاریخی از ۱۸۴۸، کمون پاریس ۱۸۷۱، جنبش‌های کارگری و شورایی سالهای ۱۹۱۹، خیزش ۱۹۶۸ و سال ۲۰۱۷ و ۱۸ با «شب‌های بیداری» و اینک شورش جلیقه زردها، بیانگر وجود یک کانون عظیم آتشفشانی هستند که می‌تواند با آزاد سازی انرژی متراکم خود، اروپا را دگرگون سازد. این کوه‌آتشفشان در فرانسه مرکز گرفته و در شرایطی تاریخی می‌گرد تا تکامل یابد و انفجار نهایی کار علیه سرمایه آغاز شود. هیجدهم اکتبر ۲۰۱۸ خیزش جلیقه زردها در فرانسه اعلام مبارزه فرودستان علیه فرمانروایان است که درخششی امیدوار کننده داشته است. این خیزش، علیرغم وجود گرایش‌های سیاسی و اجتماعی و برخی ناهمگونی‌ها، در ادامه‌ی خود به جنبش کارگری گره خورده است. خیرش کنونی در فرانسه با پیوستن لایه‌های پایینی جامعه، می‌رود تا همانند جنبش ۱۹۶۸ بار دیگر برگی تابناک و آزمون‌ی ارزنده به یادگار بگذارد. این جنبش، با همه‌ی کمبودها از جمله نبود رهبری طبقاتی و سیاسی ارگان‌های انقلابی طبقه کارگر و نیز حضور لایه‌های متفاوت اجتماعی، روی هم رفته، گام دیگری از مبارزه علیه مناسبات طبقاتی است که جز سود و استثمار و حکومت بر کرده ستمکشان هدفی ندارد. جنبش جلیقه زردها، با اعلام «دیگر ریاضت اقتصادی‌ی پس است!» عقب‌نشینی‌ها و امتیازهایی هرآینه قابل بازپس ستانی از سوی

حکومت بورژواها را به دولت پذیرانده است. جنبش جلیقه زردها، حکومت فرانسه را به اعتراف واداشته است تا از برکناری ماکرون و همه پرسى و دادن امتیازهای رفهرمستی سخن بگوید.

اگر لغومالیات سوخت خودرو، نخستین درخواست جلیقه زردها بود، اینک، لغو کاهش مالیات بر درآمد ISF ثروتمندان، افزایش حداقل دستمزدها • مزایای بازنشستگی امن تر برای همه • پرداخت حقوق نمایندگان منتخب به میزان میانگین درآمد سراسری • برخورد شایسته با پناهجویان • کار برای بیکاران • اندازه کلاس‌ها درمهد کودک‌ها، و آموزشگاه‌ها تا کلاس ۱۲ بیش از ۲۵ نفر نباشد. بازنشستگی کامل در ۶۰ و ۵۵ سالگی برای افرادی که کار فیزیکی سنگین دارند • تمرکز مسکن و بهبود حمل و نقل ریلی کالا به دلایل زیست محیطی • پایان یابی بستن خطوط قطار محلی، ادارات پست و مدارس • تعیین سرنوشت خویش و غیره، نشانگر پررنگ تر شدن ماهیت طبقاتی این خیزش می‌باشند. روی آوری به سیاست، نشانه برجسته جنبش جلیقه زردها است که با «جلیقه سرخ‌ها» و حضور طبقه کارگر رنگ دیگری به خود می‌گیرد.

جنبش جلیقه زردها که اینک خواب از چشم بورژوازی و حاکمیت‌اش را در فرانسه و نیز اتحادیه اروپا ربوده، از جمله خیزش‌هایی ضد سرمایه‌دارانه‌ای است، در راستای ژرفایابی مبارزه طبقاتی که پیروزی آن در گرو رهبری طبقه کارگر آگاه و سازمانیافته می‌باشد. با این افق، ما همراه با محکوم شماری خشونت و درندگی پلیس سرمایه، این جنبش باید مورد پشتیبانی طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی جهانی قرار گیرد. در این راستا ما وظیفه انترناسیونالیستی خود می‌دانیم که از جنبش جلیقه زردها پشتیبانی کنیم.

دفتر روابط بین‌الملل حزب کمونیست ایران

۲۷ دسامبر ۲۰۱۸

حکومت ترکیه و پروژه نوعثمانیسم در فرات خون

شمال سوریه - روزآوا بار دیگر آماج قتل‌عام قرار گرفته است. موضوع کرد و کردستان غربی که به وسیله حزب بعث سوریه، پایان یافته اعلام شده بود و وجود آن انکار می‌شد، سال ۲۰۱۱ به همراه خیزش‌هایی که به «بهار عربی» شناخته شد، فرصت یافت تا به خیزش سراسری بپیوندد. کردهای کردستان غربی (روزآوا) در کنار دیگر مردمان ساکن در شمال سوریه در برابر حکومت مرکزی، به جنبش پیوستند تا به سرکوب و نسل کشی تاریخی پایان دهند. با جانبازی و اراده برای خود مدیریت در بخش‌های مختلف این سرزمین «کانتون‌ها» برپا شد. «یگان‌های مدافع خلق» (YPG) و «یگانهای مدافع زنان» (YPJ) سازمان یافته از هزاران زن و مردن انقلابی، پشتوانه‌ی خودمدیریتی توده‌های کارگر و زحمتکش بودند. با دخالت نظامی روسیه، حکومت اسلامی ایران، داعش، ترکیه، عراق، حزب‌الله و ناتو، ... جنگ نیابتی در سوریه محور گرفت. روزآوا اراده کرده بود که در برابر تجاوز و تمامی این نیروها، سیستم خودگردانی و شورایی را برای زندگی شایسته انسان تجربه کند. مردمان عرب، مسیحی، ترکمن، کلدانی، آسوری، کرد، علوی با آزادی روزآوا شانه‌به‌شانه هم، خودمدیریتی دموکراتیک غرب کردستان را زیر نام «دمکراسی مستقیم» و برابری زنان برپا ساختند. این تجربه آغازین که نشانه‌هایی از کمون دارد، تا آن اندازه در زندگی مردم روزآوا اهمیت یافته که در ادبیات سیاسی منطقه کردستان «انقلاب ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۲» نامیده می‌شود.

حکومت نو عثمانیسم ترکیه، به ویژه وجود روزآوا را الگو و کانونی برای میلیون‌ها کرد در ترکیه می‌دید. داعش از جمله به وسیله ترکیه مجهز شد و پشتوانه گرفت تا به کوبانی شیبخون زند و کوبانی را با خاک یکسان و در خون اشغال کرد. مقاومت کوبانی به هزینه‌ی جان هزاران دختر، پسر، زنان و مردان انقلابی سازمانیافته در یگانهای خلق، در جهان بازتاب یافت. این مقاومت حماسی برگ درخشانی است از اراده و مقاومت برای رهایی در تاریخ جهان.

در ۱۷ مارس ۲۰۱۶ نمایندگان کرد سوریه به همراه نمایندگانی از دیگر نیروهای شمال سوریه که در شکست و بیرون راندن داعش و ترکیه دوش به دوش هم مقاومتی حماسی را به پیش برده بودند، در کنفرانس شهر رملان در کانتون جزیره، سیستم فدراسیون شمال

جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می شود!

سرمدیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هئیت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.

* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.

* مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.

* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.

* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آه با سایز ۱۲ است.

روستاهای آزاد شده، زندگی رویش می دهند. با چراغ سبز ترامپ به ارتش ترکیه، و با جابجایی نیروهای آمریکایی با ارتشیان سوریه و ایران و ترکیه در منبج که مدعی بودند در برابر داعش به ائتلاف پایبندند بار دیگر ماهیت دولت های سرمایه داری آشکار شد. با این چراغ سبز دولت آمریکا، تبه کاران اردوغانی و داعشی و جبهه النصری ها زیر نام ارتش «حمزه» به فرمان اردوغان این پدرخوانده داعش بار دیگر، به روژآوا حمله ور شده اند. عفرین در اشغال ارتش ترکیه با صدها هزار آواره در دشت و صحرا مانده است. اردوغانیسم گرفتار در بحران های سیاسی و اقتصادی و بی آینده کردستان را بار دیگر با توپ باران ها و بمباران ها هدف قرار داده تا به انحراف افکار عمومی، چندی دوام بیاورد. اینک مردمان کار و زیر ستم مناسبات سرمایه داری در این سرزمین، برای زیستی سزاوار انسان و هستی خویش به نبردی انقلابی ایستاده اند تا از هویت انسانی و دستاوردهای خویش دفاع کنند.

روژآوا، بخشی از زمین و زیست و بوم جهانی ماست، در این شرایط با همه ی توان و هرگونه، در برابر اشغالگران و ارتجاع باید به یاری مقاومت بشتابیم. روژآوا را در محاصره است. مردمان کار و زحمت در روژآوا در برابر حکومت های ترکیه، ایران، روسیه، آمریکا، ناتو، حزب الله، داعش و داعشیان رنگارنگ را تنها نگذاریم.

دفتر روابط بین الملل حزب کمونیست ایران

۲۷ دسامبر ۲۰۱۸

international@cpiran.org

http://cpiran.org/english

سوریه را با سه کانتون جزیره، کوبانی و عفرین اعلام کردند. در برابر این اعلام، حکومت سوریه، ترکیه و ایران به ویژه به مخالفت و تهدید برخاستند. جان کربی، سخنگوی وقت وزارت خارجه آمریکا به همراه مخالفین خودمدیریتی اعلام کرد: «از مناطق خودگردان یا نیمه خودمختار در داخل سوریه حمایت نمی کنیم.» در پی این اعلام بود که ارتش سوریه به منطقه قامیشلی حمله ور شد و کشتار آفرید. داعش در این برهه بود که به هجومی ویرانگر دست زد و پایتخت دوم حکومت اسلامی خود را بعد از موصل در عراق به رقهه در شمال سوریه منتقل کرد و با اشغال شهرها و روستاها به ویرانی و کشتار هزاران نفر دست زد.

از آن اکتبر خونین سال ۲۰۱۴ کوبانی، که اینک نامش یادآور مقاومت و شکوه است، تنها ۴ سال می گذرد. روژآوا هنوز خونین، با رزمندگان و کارگران و ستمبراناش، سر فراز، با دختران و زنان آزاده اش در برابر خوفناک ترین هیولاهای تاریخ، برای زندگانی مقاومت می کند. نام روژآوا و کوبانی اش در تاریخ تابناک می ماند. دختران و پسران «آدونیس»، بار دیگر، ایستاده تا اگر مجال یابند، از کشتزارهای کار، زندگی بروینند. اینک پس از ماه های پایان سال ۲۰۱۸ و از آن روزهای حماسی، که کوبانی از وجود داعشیان پاک و زدوده شد بار دیگر روژآوا گلگوله باران می شود. با داعش زدایی، زندگی دوباره زاده شد. با هزینه جان های عزیز هزاران رزمنده که جان باختند و یا دست و پا از دست داده هنوز سلاح بردوش، برای نجات زیست و اکولوژی همه گان در ویرانه های شهر و

عباس سماکار

وقت آن است

کمی از خود خودتر بودم اگر خود بودم

خود به درخود از من خودتر است

شب سوزن میزند که برخیز

برای خودخویش خود شو

خود را به نیش می کشدم در بستر خون تاریکی

از من می گذرد که برخیز

سحرگاه شده است

خویشتم با خود

در گاه خاست

به پنهان می لولد

مرا درمی نوردد خود

هشدار

نیروی رنج و کار بی خویش است

برخیز

برخیز

ای داغ لعنت خورده

اکنون وقت آن است



تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

h.falain@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلات
دلال کومه له (تکلیف)

takesh.komalah@gmail.com

رژیم جمهوری اسلامی در هراس از گسترش جنبش نان و آزادی

زبان علی ربیعی نه تنها بیانگر تشدید بحران و خطر فروپاشی اقتصادی است، بلکه دسیسه ای برای غارت آنچه به نام ذخیره صندوق های باننشستگی در این سالیان دراز اندوخته شده و ربودن میلیاردها تومان سهم و بدهکاری دولت به صندوق های باننشستگی است.

شریعتمداری وزیر جدید کار نیز پس از اعترافات علی ربیعی، اقرار کرد که: "صندوق باننشستگی سازمان تأمین اجتماعی کشور نیز با کسری شدید منابع روبرو است و بخش مهمی از این کسری ناشی از بدهی های دولت به سازمان تأمین اجتماعی است" و میزان آن را افزون بر ۱۵۰ هزار میلیارد تومان اعلام کرد. وی افزود: "دولت امکان پرداخت نقدی بدهی های خود به سازمان تأمین اجتماعی را ندارد." محمد شریعتمداری برای توجیه این سرقت گفت: "ما نمی توانیم منابع بیمه شدگان را در قالب بنگاه هایی که زیر پنج درصد در اقتصاد بازدهی دارند سرمایه گذاری کنیم. این کار خیانت در امانت است."

وزیر کار جدید در نقش دلال و نماینده امپراتوری بیت رهبری، وظیفه دارد که "خیانت در امانت" را به سرانجام نهایی برساند، شرکت ها و بنگاه های غیر سود ده را رایگان زیر نام "بخش خصوصی" به باندهای حکومتی واگذار نماید، دولت روحانی را از پرداخت بدهی دستکم ۱۵۰ هزار میلیارد تومانی به سازمان تأمین اجتماعی معاف کند و تمامی آنچه که تا کنون از دستمزد کارگران و کارکنان به صندوق ها پرداخت شده و نیز سهم پرداخت شده از سوی کارفرما به صندوق ها را به یغما ببرند. اما این سرقت ها و اعلام ورشکستگی صندوق ها، گسترش اعتراضات و طغیان خشم میلیون ها کارگر و کارکنان باننشسته و شاغل را در پی خواهد داشت و همانگونه که کارگزار امنیتی رژیم، ربیعی پیش بینی کرده است به خطری علیه نظام تبدیل خواهد شد. کافی است که اعتراضات و اعتصابات کارگران در مراکز مختلف تولیدی و خدماتی به هم بیوندند، تا به همراه مبارزات معلمان و باننشستگان و دانشجویان و تهری دستان شهر و روستا با شعار نان، کار، آزادی به سیل بنیان کنی برای به زیر کشیدن رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شوند.

باننشستگان ۳ تا ۴ مرتبه پایین تر از خط فقر است بنا به گفته رئیس سازمان برنامه و بودجه رژیم جمهوری اسلامی در لایحه بودجه سال ۹۸ فقط حدود ۲۰ درصد افزایش حقوق برای باننشستگان در نظر گرفته شده است. این در حالی است که در همان لایحه بودجه سال ۹۸ بیش از ۵ تریلیون تومان به مؤسسات و نهادهای مذهبی و تبلیغاتی حکومت و سازمان صدا و سیمای ایران برای تبلیغ و اشاعه افکار ارتجاع مذهبی اختصاص یافته است. این مبلغ ۱۳ برابر بودجه اختصاص یافته به امور محیط زیست ایران است. بنا به بررسی های کارشناسانه اختصاص این مبلغ از بودجه کشور به نهادهای مذهبی به معنای آن است که رژیم جمهوری اسلامی به ازای هر نفر ۶۶ هزار تومان برای ادامه فعالیت نهادهای مذهبی هزینه می کند. بخشی از این بودجه صرف تأمین حق بیمه بیکاری و دوران باننشستگی طلاب و روحانیون می شود. در همین حال بودجه آن بخش از نهادهای سرکوب مانند ستاد مشترک سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات که در خط مقدم مقابله با اعتراضات مردم و خیزش های شهری قرار دارند به ترتیب ۲۶ تا ۳۱ درصد افزایش پیدا کرده اند. در واقع بودجه سال آینده هم مانند بودجه سالهای گذشته بر سه ستون ریاضت، امنیت و گسترش تبلیغ جهل و خرافه استوار است. با توجه با مفاد لایحه بودجه سال ۹۸ است که فراخوان دهندگان تجمع اعتراضی باننشستگان طی بیانیه خود اعلام کردند که: "این بودجه برای سروسامان دادن امور حکومتیان و سهم بری دستگاه ها و نهادهای درون دایره قدرت تنظیم شده است نه برای رفاه عموم مردم."

باننشستگان ایران اکنون در شرایطی عزم راسخ خودشان را برای پیگیری خواسته هایشان اعلام کرده اند که سران و کارگزاران رژیم تا کنون بارها نگرانی خود را از گسترش و سراسری شدن اعتراضات باننشستگان ابراز داشته اند. علی ربیعی، چهره ی امنیتی و وزیر پیشین کار حکومت اسلامی، حدود دو ماه پیش در جلسه معارفه وزیر کار جدید، صندوق های باننشستگی ایران را ورشکسته و خطری برای حکومت اسلامی خواند. این اعتراف از

یازدهم دی ماه بنا به فراخوان شورای باننشستگان ایران، اتحاد سراسری باننشستگان ایران و باننشستگان تأمین اجتماعی جمعیت کثیری از باننشستگان در تهران و چند شهر دیگر برای پیگیری مطالبات خود تجمع های اعتراضی برگزار کردند. باننشستگان تهران که در برابر ساختمان مجلس اسلامی تجمع کرده بودند علیه بی توجهی دولت به تأمین معیشت و زندگی و سلامت باننشستگان در طرح بودجه سال ۱۳۹۸ اعتراض کردند. باز نشستگان و سخنگویان آنها در جریان تجمع اعتراضی در تهران و مشهد و شهرهای دیگر بر خواست افزایش حقوق ها به میزان بالاتر از خط فقر کارشناسی شده، همترازی حقوق باننشستگان با شاغلین، توقف تعرض به منابع و امکانات صندوق های باننشستگی، توقف سیاست و برنامه های خصوصی سازی در عرصه های تولید، آموزش، بهداشت و درمان و خدمات، توقف روند پرونده سازی و پیگردهای قضایی و امنیتی برای فعالین صنفی و اجتماعی و آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه فعالین صنفی و اجتماعی، به رسمیت شناختن حق ایجاد تشکل های مستقل باننشستگان تأکید کردند. شرکت کنندگان در این تجمع های اعتراضی با شعارهای "ظلم و ستم کافی، سفره ما خالی"، "باننشسته به پا خیز علیه ظلم و تبعیض"، "برای رفع تبعیض ما همه باهم هستیم"، "تورم، گرانی، جواب بده روحانی"، "حقوقهای نجومی فلاکت عمومی"، "حکومت فقر و دزد و چپاول نمیخوایم نمیخوایم"، خشم و انزجار خود را از حکومت فساد و فقر و فلاکت ابراز داشتند. باننشستگان همچنین با سردادن شعار "دانشجو، معلم، کارگر، اتحاد اتحاد" بر پیوند و همبستگی جنبش های پیشرو اجتماعی تأکید کردند.

تجمع های اعتراضی باننشستگان برای پیگیری مطالباتشان در حالی برگزار می شوند که حتی بنا به اعتراف رئیس شورای عالی باننشستگان تأمین اجتماعی "حقوقی که بیش از دو میلیون از باننشستگان تأمین اجتماعی به عنوان مستمری دریافت می کنند، فقط کفاف ۳۰ درصد هزینه های زندگی شان را می دهد و حداکثر هزینه های ۱۰ روز یک ماه را پوشش می دهد". اما به رغم این اعترافات و در شرایطی که حقوق